

بخش حقوق

قواعد تفسیر قوانین جزایی**

چکیده: حقوق جزا مدعی ایجاد و حفظ توازن میان حقوق فردی و امنیت عمومی است ولی بی‌گمان باید گفت که چنین توازنی بدون مداخله تفسیرهای قضایی قانون ایجاد یا حفظ نخواهد شد. نقش آشکار تفسیرهای قضایی در قبض و بسط مفهوم قانون و کاستن و افزودن قلمرو امنیت و آزادی، ضرورت ضابطه‌مندی این‌گونه تفسیرها را گوشزد می‌کند؛ گرچه دادرسان جزایی بنا به پاره‌ای ملاحظات عینی گاه دقیق‌ترین محدودیتها و روشن‌ترین مرزها را نادیده می‌گیرند. برای تفسیر قوانین و مقررات جزایی قواعد بسیار می‌توان برشمرد. آنچه در این نوشتار مورد نظر است بررسی چند قاعده از قواعد ماهوی تفسیر قانون در حقوق جزاست: «تفسیر محدود قانون نامساعد»، «منع توسل به قیاس در تفسیر قانون نامساعد»، «تفسیر موسع قانون مساعد»، «تفسیر قانون مبهم به نفع متهم» و «تفسیر اعلامی یا تفسیر مبتنی بر هدف و غایت».

قسمت اول. مفاهیم کلی

الف. ماهیت تفسیر

تفسیر که مفهوم لغوی آن «هویدا کردن»، «پدیدار ساختن»، «از امر پنهان پرده برداشتن» و «بیان معنای سخن» است^(۱)، در اصطلاح حقوقی فرایندی است که در آن مفهوم واقعی و مصداق حقیقی قانون با تکیه بر برخی رویکردها، پیش فرض‌ها، قواعد و

* عضو هیأت علمی دانشکده الهیات و معارف اسلامی

ابزارها جست‌وجو می‌شود. تفسیر در واقع تلاشی است ذهنی برای کشف مراد مقنن، توضیح ابهامات، حلّ تعارضات، جبران نقص‌ها و خلأها و شناسایی مصداقها و مرزهای حاکمیت قانون. تفاوت تفسیر با تأویل آن است که تفسیر در مفهوم مصطلح خود به ظاهر الفاظ و عبارات مربوط می‌شود اما تأویل که عبارت است از حمل کلام، از معنای راجح به معنای مرجوح محتمل به استناد دلیل، به معانی معقول و باطن الفاظ و عبارات اختصاص دارد. تفسیر جنبه شرح لفظ دارد و بر قول لغوی و تفاهم عرفی استوار است اما در تأویل مبانی منطقی کلام و مقاصد معقول متکلم مورد نظر است. به اعتقاد بعضی در تفسیر قطع به مدلول الفاظ و گواهی بر این که مراد متکلم همان بوده وجود دارد اما تأویل تنها ترجیح یکی از معانی محتمل کلام است بدون قطع و گواهی بر این که مراد متکلم چه بوده است. (۲) در شرح و توضیح قواعد قانونی و استنباط احکام آنها تفسیر و تأویل هر دو مورد نظرند، یعنی هم شرح لفظ قانون و هم بیان مبانی و مقاصد مورد نظر در آنها.

تفسیر قانون که گاه یک فرایند انتزاعی است و مجرد از وقایع خارجی و فارغ از دغدغه تطبیق و اجرا صورت می‌گیرد و گاه جنبه عینی به خود می‌گیرد و به منظور اداره وقایع خارجی از راه تطبیق مفهوم قانون بر آنها به عمل می‌آید، همواره یک مسأله حکمی است و پرداختن به آن به صورت رسمی تنها از مراجع و نهادهایی پذیرفته است که صلاحیتشان از سوی مقنن پیش‌بینی شده باشد. (اصل یکصد و هفتاد و سوم قانون اساسی).

ب. ضرورت تفسیر

برخلاف شاعران و ادیبان و سخنرانان که به فراخور حال مستمعان و فسحت میدان ارادت آنان گاه از استعمال الفاظ و عبارات روشن و اراده معانی حقیقی آنها روی برمی‌تابند و به مجاز و مبالغه و تلمیح و تشبیه و ابهام می‌گرایند، قانونگذاران که کارشان تأمین نظم و امنیت عمومی و تضمین حقوق و آزادیهای فردی است، ناگزیر از به‌کار گرفتن الفاظ و عبارات روشن، جامع و نامتعارض و دوری جستن از نقص و ابهام و اجمالند. با این حال باید گفت که این یک پیش‌فرض کلی بیش نیست. با وجود ادعای

تدوین‌کنندگان متن قانون و خشنودی و سرمستی آنان از عظمت، جامعیت و صراحت اثری که پدید آورده‌اند، وجود ابهام، اجمال، نقص، سکوت و تعارض در قانون اجتناب‌ناپذیر است. به هیچ وجه نمی‌توان ادعا کرد که تنظیم‌کنندگان متن قانون، اثری بی‌نیاز از تفسیر و توضیح پدید آورده‌اند و به تمامی پرسش‌هایی که در عمل برای دادرسان پیش می‌آید از پیش پاسخ گفته‌اند. تلاش در جهت روشنی، فراگیری، انسجام و هماهنگی قواعد قانونی البته درخور ستایش است اما ادعای توفیق در این زمینه به اعتقاد بعضی، امروزه تصویری ساده‌لوحانه بیش نیست. قانونگذارانی که از عظمت، هیبت و جامعیت اثر خویش بر خود می‌بالند و نیز ستایشگران آنان فاقد روحیه تاریخی و جامعه‌شناختی به شمار می‌روند. (۳) گاه متن قانون از نوعی ابهام و اجمال برخوردار است به نحوی که تطبیق و اجرای آن بدون رفع ابهام و زدودن نقاط تاریک ممکن نیست. زمانی نیز با وجود صراحت و روشنی مفهوم قاعده قانونی، به خاطر وجود نوعی نقص و عدم جامعیت در خود قاعده یا به واسطه اوصاف اختصاصی پاره‌ای از مصداق‌ها، مرزهای حاکمیت قاعده به سادگی قابل شناسایی نیست و شمول آن بر برخی از وقایع در معرض تردید قرار می‌گیرد. پاره‌ای از وقایع خارجی یا موضوع مواد متعدد و گاه متعارض واقع می‌شوند یا اساساً مشمول هیچ قاعده قانونی نیستند و قانون و قانونگذار راجع به آنها سکوت اختیار کرده‌اند. گاه برخی از احکام قانونی یک واقعه حقوقی از قاعده‌ای به قاعده‌ای دیگر عطف می‌شود و زمانی نیز متن قانون مشتمل بر خبط و خطایی آشکار است. در کنار اینها باید توجه داشت که قانونگذاران غالباً در عقبه کاروان توقف‌ناپذیر حیات اجتماعی در حال حرکتند و بیشتر در فکر تدارک زیانهای وارد شده و چاره‌جویی برای منع تکرار امور واقع شده‌اند، به همین لحاظ غالباً از پیش‌بینی بسیاری از وقایع و رویدادهای تازه و رویارویی پیشاپیش با آنها باز می‌مانند. پیش‌بینی وقایع گوناگون و احاطه بر فروض و فروع متعدد رفتارها از حدّ توان انسان خارج است؛ به فرض توانایی هم رویارویی قانونی با آنها به وسیله عباراتی که خالی از هر نوع نقص و ابهام و اجمال باشد غیرممکن است. این‌گونه ملاحظات برای توجیه ضرورت تفسیر قانون کافی است.

نکته درخور توجه و تأمل در اینجا این است که بیشتر حقوقدانان بر این باورند که

تفسیر قانون تنها در موارد ابهام، اجمال و تعارض ضروری است؛ قوانینی که به روشنی و به دور از هرگونه نقص و ابهام و اجمال و تعارض به بیان احکام و وقایع حقوقی پرداخته‌اند نیازمند هیچ نوع تلاش و تکاپوی ذهنی نیستند. اجرای این‌گونه قوانین مستلزم توسل به اصول تفسیر و قواعد استنباط احکام نیست. تفسیر قانون روشن، بیهوده و حتی خطرناک است؛ این عمل بویژه به معنای ایجاد موقعیت طفره رفتن از فرمان قانون است و به همین دلیل هم غیرقابل اغماض است. تفسیر قانون روشن، جایگزین کردن باورهای شخصی به جای قاعده‌ای است با خصلت کلی و آمرانه. (۴) یک مثل لاتین هم در این باره می‌گوید: «عبارت روشن نیازمند تفسیر و توضیح نیست.»^۱

این اعتقاد که صورت یک «اصل متعارف»^۲ هم به خود گرفته، شاید در نگاه نخست درست به نظر آید، ولی باید دانست که صراحت و جامعیت قانون فرضی است که اثبات آن خود مستلزم تفسیر و توضیح است. اعتقاد مورد بحث مشتمل بر نوعی مغالطه و مصادره به مطلوب است. در این ادعا دلیل و مدعی در هم آمیخته‌اند و آنچه باید به اثبات برسد در مقدمه استدلال آمده است. روشن بودن قانون و بی‌نیازی آن از تفسیر، مطلبی است که نیاز به اثبات دارد و اثبات آن جز از طریق تفسیر ممکن نیست. (۵) به علاوه قانون روشن و جامع در عالم واقع کدام است؟ ساده‌ترین و روشن‌ترین توصیف‌های قانونی پرسشهای غیرقابل اجتنابی به دنبال دارند. قانون مجازات ۱۸۱۰ فرانسه و قانون مجازات ۱۳۰۴ ایران بسیار ساده، روشن و جامع، جرم کلاهبرداری را توصیف کرده بودند، اما رویه قضایی پرسشهای متعددی در برابر این توصیف به ظاهر روشن و ساده نهاد و ضرورت تفسیر آن را نشان داد. صراحت و جامعیت قانون امری است نسبی و از شخصی به شخصی دیگر، از موضوعی به موضوعی دیگر، و از زمانی به زمان دیگر متفاوت است. به فرض تسلیم به اعتقاد مورد بحث هم همیشه نمی‌توان آن را به کار بست چه اکتفا به معانی معمول و مدلول متعارف الفاظ و عبارات قانون به فرض صراحت و جامعیت آنها هم گاه به نتایج نامعقول می‌انجامد؛ نتایجی که به هیچ وجه

1. absoluta sententia expositor non indiget

2. Oxiom

نمی‌توان گفت مورد نظر قانونگذار بوده است. گاه نیز میان دو قانون روشن بر سر حکومت بر واقعه واحد، معارضه و منافاتی وجود دارد. زمانی هم پاره‌ای از احکام حقوقی قضایا از یک قانون روشن به قانونی دیگر عطف می‌شوند و پرسشهای موجود پیرامون قانون معطوف علیه به قانون معطوف هم سرایت می‌نماید و صراحت و جامعیت آن را دچار تردید می‌کند. در این‌گونه موارد ناگزیر باید در صدد کشف مراد مقنن برآمد و با تفسیر و تأویل قانون، مقصود او را باز جست. پس عقیده منع تفسیر قانون روشن، هم از جهت مبنا، هم از حیث موضوع و هم از لحاظ اعمال و اجرا، قابل انتقاد و ابطال است. اجرای قانون همیشه مستلزم تشخیص معنی و تعیین حدود حاکمیت آن است. بعضی از صاحب‌نظران به حق گفته‌اند هیچ‌گاه نمی‌توان مدعی بود که قاعده‌ای بدون تفسیر به اجرا درآمده است حتی اگر منطوق و مفهوم آن بسیار روشن بوده باشد. (۶)

ج. تفاوت قوانین و مقررات جزایی با قوانین و مقررات دیگر

از حیث روش تفسیر

مطابق ماده ۳ قانون آیین دادرسی مدنی: «دادگاههای دادگستری مکلفند به دعاوی موافق قوانین رسیدگی کرده، حکم داده یا فصل نمایند. در صورتی که قوانین کشوری کامل یا صریح نبوده یا متناقض باشد یا اصلاً قانونی در قضیه مطروحه وجود نداشته باشد، دادگاههای دادگستری باید موافق روح و مفاد قوانین موضوعه و عرف مسلم قضیه را قطع و فصل نمایند.» پس معلوم می‌شود که در امور حقوقی در موارد ابهام، اجمال، نقص، سکوت و تعارض قوانین دادگاه، ناگزیر از توسل به روح قانون و مراجعه به عرف و عادت مسلم است. روش تفسیر قانون و حل و فصل قضایی قضایا در دادگاههای جزایی این‌گونه نیست. درست است که استتکاف از رسیدگی از دادرس جزایی هم پذیرفته نیست و او هم در هر حال ناگزیر از رسیدگی و اظهار نظر قضایی است، اما در امور جزایی توسل به روح قانون در معنای بسیار گسترده‌ای که مورد نظر حقوقدانان مدنی است، یعنی «آنچه از مطالعه اصول و قواعد عام حقوقی و نظرهای علمی» (۷) یا «مصلحتهای عمومی و دلایل عقلی برمی‌آید» (۸)، به هیچ وجه قابل توجیه نیست. در

حقوق اولاً «روح هر قانون عبارت است از علت و حکمت وضع همان قانون»^۱؛ ثانیاً استمداد از روح قانون تنها به منظور کشف مراد مقنن و تشخیص قلمرو منطقی قوانین موجود به عمل می‌آید نه برای پاسخگویی به «موارد مسکوت»^۲ و رویارویی با وقایع بی‌قانون و در نهایت جبران فراموشیهای قانونگذار از راه خلق قواعد و الزامات تازه. همین‌طور عرف و عادت که در امور حقوقی از منابع استنباط احکام به شمار می‌روند در تفسیر مقررات جزایی تنها نقشی ابزارگونه دارند و صرفاً برای تشخیص موضوع و تعیین مرزها و مصداقهای قوانین و مقررات موضوعه می‌توان به آنها مراجعه کرد. در حقوق جزا «حاکمیت مطلق و منحصر قانون»^۳ عرصه عرض اندام را بر منابع دیگر تنگ می‌کند. اصل قانونی بودن جرایم و مجازاتها که امروزه از شناخته‌ترین ابزارهای تأمین و تضمین حقوق بشر و آزادیهای اساسی افراد و از بارزترین نشانه‌های توسعه و ترقی مدنیّت جوامع بشری به شمار می‌رود، دادرس جزایی را از خروج از منطوق صریح و منطبق مسلّم قانون و رجوع به منابع و ابزارهایی نظیر عرف و عادت، دکترین و روح کلی حاکم بر نظام حقوقی به منظور جرم شناختن و قابل مجازات دانستن رفتارها باز می‌دارد و او را از «تفسیر اصولی»^۴ قانون به معنای «هر نوع فعالیت دماغی برای به دست آوردن احکام در صورتی که مستقیماً از مواد قانونی فهمیده نشود یا استنباط احکام از راه استقراء، تمثیل، قیاس، استصحاب و امثال آن»^(۹) منع می‌کند. راست است که دادرس جزایی عهده‌دار توزیع عدالت است اما او ناگزیر باید عدالت مورد نظر را در قلمرو قانون جست‌وجو کند.

۵. ظرافت و اهمیت تفسیر قوانین و مقررات جزایی

حقوق جزا افزون بر تفاوتی که از حیث منبع و موضوع با شاخه‌های دیگر دانش حقوق دارد؛ از لحاظ ماهیت و هدف نیز یک رشته ممتاز است. قانون جزا در ماهیت، تظاهر و واکنش عمومی در برابر رفتارهای مخاطره‌آمیز است. هدف آن هم ایجاد و حفظ

1. anima legis est latio legis

2. Cases Omisus

3. Legislative monopoly

4. Systematic interpretation

توازن میان منافع فردی و مصالح جمعی است. رویه قضایی با تفسیر سنجیده قانون در واقع به یاری قانونگذار برمی خیزد و در تلطیف و تکمیل واکنش و توازن مورد نظر، عهده دار نقشی اساسی می شود. پس ناگزیر باید موقعیت خود و قانون مورد تفسیر را در میان دیگر پدیده ها و مناسبات اجتماعی به درستی دریابد و در عین پابندی به قواعد اساسی حقوق جزا مقررات جزایی را به سمت اهداف و حکمتهای مورد نظر در تدوین و تصویب آنها هدایت کند. دادرسان جزایی از یک سو باید هشدارهای قواعد حقوق جزا را در حمایت از حقوق و آزادیهای فردی در نظر آورند و با دستهای لرزان به متن مقررات نزدیک شوند و از سوی دیگر باید ترغیبهای «دفاع اجتماعی»^۱ را پاسخ مثبت گویند و با اراده ای استوارتر و دستانی گشاده تر به تفسیر و تطبیق قانون بپردازند. پرداختن به نقشی این چنین، کار چندان آسانی نیست و جز دادرسان دانشمند صاحب هنری که دانش و هنر خویش را در هم می آمیزند، کسی نمی تواند از عهده ایفای آن برآید.

تفسیر قوانین و مقررات جزایی برخلاف برخی پیش داوریها بحث نسبتاً دامنه داری است و با مسائل و موضوعات متفاوتی رو به روست. بررسی ماهیت و ضرورت تفسیر، مراجع و رویکردهای تفسیر، موارد ضرورت، قواعد، پیش فرضها و ابزارهای تفسیر کاری نیست که بتوان به اجمال برگزار کرد و با طرح چند نکته سربسته از عهده تحقیق آن برآمد. با این حال آنچه در این نوشتار مورد نظر است، تنها بررسی چند قاعده از قواعد اساسی و اختصاصی تفسیر در حقوق جزاست: «تفسیر محدود قانون نامساعد»، «منع توسل به قیاس در تفسیر قانون نامساعد»، «تفسیر موسع قانون مساعد»، «تفسیر قانون مبهم به نفع متهم» و «تفسیر مبتنی بر هدف و غایت». مسائل و موضوعات دیگر را شاید بتوان در نوشتارهای دیگر مطرح ساخت.

قسمت دوم. تفسیر محدود قانون نامساعد

یکی از آثار طبیعی اصل قانونی بودن جرایم و مجازاتها، ضرورت «تفسیر محدود یا

مضیق^۱ قوانین و مقررات جزایی است. مثل لاتین «قوانین جزایی به صورت محدود تفسیر می‌شوند»^۲ همواره با قاعده «نه جرم نه مجازات مگر به موجب قانون»^۳ همراه بوده است. با این حال قانونی شدن قاعده تفسیر محدود با تأخیر بسیار صورت گرفته است. اصل قانونی بودن همراه با دیگر اثر منطقی آن، یعنی عدم تأثیر قوانین نامساعد در گذشته، در سالهای پایانی قرن هجدهم به صورت رسمی پذیرفته شده است اما در قوانین و مقررات مصوب آن سالها حتی در قانون ۱۸۱۰ فرانسه نه به تصریح نه به تلویح نشانی از پذیرش تفسیر محدود نیست. حقوقدانان فرانسوی این را از جمله خلأهای قانونی خود به شمار آورده‌اند. با وجود این، رویه قضایی همواره تفسیر محدود را از لوازم منطقی اصل قانونی بودن جرایم و مجازاتها می‌دانسته؛ گه‌گاه آن را به کار می‌بسته و بر ضرورت رعایت آن تأکید می‌کرده است. (۱۰) قانونگذار فرانسوی تحت تأثیر رویه قضایی در جریان اصلاحات سال ۱۹۹۲ در صدد تدارک این نقص یا خلأ قانونی برآمده و پس از بیان اصل قانونی بودن در ماده ۱۱۱ بلافاصله در بند ۴ همان ماده تصریح کرده که «قوانین جزایی به صورت محدود تفسیر می‌شوند».^۴

مفهوم تفسیر محدود، یک سیر تاریخی را پشت سر گذاشته و از گرایشهای تند و تعصب‌آمیز گذشته به برداشتهای منطقی و واقع‌گرای امروزین رسیده است. در واقع باید گفت از منع تفسیر تا منع اعمال قیاس راه درازی را طی کرده است. مفهوم نخستین این قاعده منع تفسیر و التزام به منطوق صریح و مفاد متیقن قانون و پرهیز از جست‌وجوی مفاهیمی چون روح و حکمت وضع قانون، هدف قانونگذار و منع توسل به ابزارهایی نظیر مفهوم موافق، عرف، قیاس و تمثیل و امثال آنها بوده است. طرفداران اولیه این قاعده، منع تفسیر قانون و اکتفا به مدلول منطوقی آن را نتیجه تخلف‌ناپذیر اصل قانونی بودن جرایم و مجازاتها و لازمه منطقی تفکیک قوا می‌دانسته‌اند؛ خواست قانونگذار را منحصرأ در مدلول لغوی قانون جست‌وجو می‌کرده‌اند و مجرد تردید را به سادگی به

1. Restrictive Interpretation

2. Poenalia Sunt Restringenda

3. nullum crimen nulla poena sine lege

4. La Loi Pénale est d'interprétation Stricte

سود متهم تفسیر می‌کرده‌اند. از ترس اینکه مبدا قاضی در جای قانونگذار بنشیند؛ در کار او مداخله کند و جرم و مجازات جدید بیافریند.

تفسیر محدود در این معنی، از حمایت مبالغه‌آمیز اندیشمندان نامداری همچون منتسکیو، بکاریا و پرتالیس برخوردار بوده است. از نظر منتسکیو قضات سخنگویان قانونند و از زبان آنان چیزی جز مقررات قانون نباید خارج شود. در حکومت مطلوب منتسکیو که یک جمهوری مبتنی بر تفکیک قواست، طبیعت و اساس حکومت به گونه‌ای است که قضات باید مطابق مفاد دقیق قانون رفتار کنند. در چنین حکومتی هیچ موردی یافت نمی‌شود که در آن بتوان قانون را علیه اموال یا شرافت یا زندگی مردم تفسیر و توجیه کرد. هر اندازه که حکومت به اصول جمهوریت نزدیک شود به همان اندازه روش قضاوت نیز ثابت می‌گردد. (۱۱) به اعتقاد بکاریا نیز تفسیر موسع بلکه مطلق تفسیر قانون از سوی قضات ممنوع است. تنها به این دلیل ساده که آنان قانونگذار نیستند. نقش قاضی به تشخیص صغرای یک قیاس منطقی و اعلام نتیجه آن محدود می‌گردد. قیاسی که کبرای آن دستور قانون، صغرای آن مطابقت یا مغایرت اتهام با قانون و نتیجه هم برائت یا محکومیت متهم است. فراتر از این، اقدامات قاضی بطور غیرمستقیم منجر به نوعی قانونگذاری می‌شود. (۱۲) از دید بکاریا دشواریهای ناشی از رعایت دقیق معانی لفظی قانون کیفری با آشفتگی‌ها و نابسامانی‌های حاصل از تفسیر همان قانون قابل مقایسه نیست. دشواریهای نوع نخست را می‌توان با اصلاح عبارات قانون از میان برداشت اما حسنی که اجرای دقیق معانی تحت‌اللفظی قانون دارد این است که اجازه استدلال را که سرچشمه مباحثات خودسرانه و سودپرستانه است، از قضات می‌گیرد و مانع اسارت مردمان در دام ستمهای کم‌ویش دیگران می‌گردد. (۱۳) پرتالیس نیز درباره قوانین کیفری و تفسیر آنها چنین اظهارنظر و در واقع آرزو کرده است: «قوانین روشن و نه مطلقاً تفسیرهای قضایی.» (۱۴) تمام دغدغه این صاحب‌نظران و همفکران آنان حقوق، آزادی و امنیت فردی و احترام به قاعده قانونی بودن جرایم و مجازاتها بوده است. مبالغه در بزرگداشت قانون و حفظ حقوق شهروندان در کنار رواج عمومی سوءظن نسبت به قضات آنان را بر آن داشته که بگویند: «جز با دستی لرزان نباید به کدهای ناپلئون نزدیک

رویه قضایی در کشورهای مختلف گاه چنين توصیه‌هایی را به کار بسته است. یک رأی قدیمی دیوان کشور فرانسه در این باره به صراحت می‌گوید حتی اگر اشتباهی در متن قانون رخ داده باشد، قضات در مقام تفسیر از حق اصلاح آن محرومند. (۱۱ مارس ۱۸۳۱). محاکم این کشور رفتار زنانی را که با کاستن از سرعت اتومبیل‌های خود و توقف‌های کوتاه مردان را دعوت به فحشا می‌کرده‌اند مضمول قانون راجع به مجازات زنانی که بر سر راه می‌ایستند و مردان رهگذر را دعوت به فاحشه‌گری می‌کنند، ندانسته‌اند. (رأی دادگاه کن^۱ در ۱۹۶۵). (۱۶) در حقوق انگلیس نیز که تفسیر محدود قوانین جزایی و مالیاتی یکی از قواعد تفسیر قانون است و بطور نظری خروج از منطوق صریح قانون نقض حقوق و آزادیهای فردی و مداخله در کار قانونگذار به شمار می‌آید (۱۷)، مفهوم ابتدایی این قاعده در مواردی به کار رفته است. رویه قضایی این کشور پناه دادن به یک زندانی را که از اداره پلیس گریخته «پناه دادن به زندانیان فراری» تلقی نکرده است. زیرا چنین فردی گرچه زندانی است و فراری اما او از اداره پلیس گریخته نه از زندان. (۱۸) در ۱۹۷۶ دادگاه استیناف آقای چارلز را علی‌رغم اینکه آگاهانه بیش از میزان اعتبار خود اقدام به صدور چک نموده با این استدلال که آنچه او انجام داده در منطوق صریح اتهام انتسابی نمی‌گنجد تبرئه کرده است. (۱۹) نیز گفته شده، قانونی که جعل هویت افراد دارای حق رأی را به هنگام برگزاری انتخابات جرم می‌داند قابل تطبیق بر عمل متهمی نیست که خود را به جای یک شخص مرده معرفی کرده است. (۲۰)

مفهوم نخستین تفسیر محدود قابل انتقاد است و به هیچ وجه نمی‌تواند پاسخگوی واقعیتهای موجود باشد. تفسیر محدود در این معنی بر فرض به دور از واقعیت صراحت و جامعیت قانون و توانایی آن در رویارویی با جنبه‌های گوناگون رفتارهای مجرمانه و وقایع مخاطره‌آمیز استوار است. قوانینی که بتوان توصیه‌های متسکیو، بکاریا و پرتالیس را در مورد آنها به کار بست هنوز پا به عرصه واقعیت نگذاشته‌اند و هیچ‌گاه نیز نخواهند گذاشت. وجود قوانین کامل، روشن و بی‌نیاز از اندیشه و استدلال و ابتکار قاضی آرزویی بیش نیست. (۲۱) طرفداران این برداشت افراطی، از تفاوت توصیف‌های قانونی با فرمول‌های

ریاضی غافل بوده‌اند. روشن‌ترین و ساده‌ترین توصیف‌های قانونی هم پرسشهای غیر قابل اجتناب به دنبال دارند. ماده ۱-۳۱۱ قانون مجازات فرانسه به سادگی و روشنی هرچه تمامتر سرقت را «ربودن متقلبانه مال غیر» دانسته است. اما رویه قضایی پرسشهایی نظیر برداشتن موقت مال غیر، برداشتن متقلبانه کپی از اسناد متعلق به غیر، سرقت‌های ادبی و هنری و ربودن الکترونیسته و آب را در برابر آن نهاده است. (۲۲) آیا می‌توان گفت پاسخ به این‌گونه پرسشها بدون تفسیر قانون و تحلیل منطقی آن مقدور است؟ منطق تفسیر محدود در این معنی یک منطق لفظی است و نقش قاضی را به توزیع‌کننده خودکار مواد قانون محدود می‌کند و موجب می‌شود که او جز از چشمان خود از هیچ چیز دیگر استمداد نجوید. حال آن که قاضی هنگامی نقش واقعی خود را باز می‌یابد که در چهارچوب منطق قانون و با بهره‌گیری از ذوق، دانش، تجربه و ابتکار خود به تجزیه و تحلیل قواعد حقوقی و رویارویی با وقایع خارجی بپردازد و عهده‌دار حفظ حیات قانون و توزیع عدالت گردد. قضاوت مطلوب آن است که ناهماهنگی میان منطوق قانون و منطق زمان را دریابد و نارسایی‌های قواعد قانونی را نشان دهد. قضاوت و قانونگذاری مکمل یکدیگرند. حقیقت قواعد و الزامات حقوقی را در پیوند میان دستورات قانونگذار و اجتهادات و ابتکارات قاضی باید جست‌وجو کرد. به‌علاوه تفسیر محدود در مفهوم اولیه آن موجب جمود و کهنگی قوانین و تخلف آنها از وقایع در حال تزايد و تنوع اجتماعی می‌گردد و به تعبیر حقوقدانان فرانسوی به «عقیم ماندن»^۱ قانون و «خفگی»^۲ استدلالات حقوقی می‌انجامد. (۲۳)

در این میان آنچه بی‌دفاع می‌ماند نظم و امنیت عمومی و حقوق قربانیان رفتارهای ضداجتماعی است. این شیوه تفسیر بیشتر به نفع تبهکاران است تا قربانیان تبهکاریهای آنان. به همین خاطر باید گفت میان چنین برداشتی از تفسیر محدود و مسأله دفاع اجتماعی که از مهمترین کارکردهای حقوق جزاست و امروزه بنیاد مسائل مهمی چون مسؤلیت و مجازات بر آن استوار است، تعارض آشکاری وجود دارد. بی‌جهت نیست که رویه قضایی نه همیشه بلکه گه‌گاه چنین شیوه‌ای را به کار بسته است.

برخورد این برداشت افراطی با مسأله دفاع اجتماعی موجب شده که حقوقدانان انگلیسی اصل قاعده تفسیر محدود را مورد انتقاد قرار دهند. به اعتقاد آنان چنانچه دلایل اجتماعی کافی برای محکومیت متهم در دست باشد به سختی می‌توان به قاعده تفسیر محدود متوسل شد. نیز بنا به نوشته آنان ارائه فهرست مواردی که قاعده مورد بحث در آنها نادید گرفته شده چندان دشوار نیست. امروزه در این کشور بویژه مجلس اعیان در برابر متهم موضع چندان ترحم‌آمیزی ندارد و در توسعه مفهوم قانون چندان تردید و تعلل نمی‌کند. دکترین حقوقی نیز آرای نظیر رأی دعوی چارلز را نشانه نارسایی رویه قضایی دانسته است. (۲۴)

این‌گونه انتقادات سبب تعدیل مواضع افراطی گذشتگان شده است. امروز منع تفسیر یا تفسیر تحت‌اللفظ قانون کنار گذاشته شده و گرایشهای عمومی روبه سوی تفسیر منطقی و هدف‌گرای قانون دارد. طرفداران امروزمین تفسیر محدود مفهوم تازه‌ای از آن به دست می‌دهند و محدودیتهایی برای آن برمی‌شمارند. به اعتقاد آنان تفسیر محدود امروزه دیگر تفسیر تحت‌اللفظی نیست. در حقوق جزا نیز همچون سایر رشته‌ها باید به استخراج فکر مقنن پرداخت و در ترجیح روح قانون بر ظاهر الفاظ آن نباید تردید کرد. آرای نظیر رأی ۸ مارس ۱۹۳۰ درباره اشتباه مسلم قانونگذار فرانسوی در تنظیم ماده ۷۸ تصویب‌نامه ۱۱ نوامبر ۱۹۱۷ راجع به مقررات مربوط به راه آهن و رأی ۲۸ مه ۱۹۶۸ در خصوص صلاحیت قاضی در اصلاح متن قانون در موارد وقوع اشتباه آشکار، مؤید نظر این گروه است. از نظر آنان بند ۴ ماده ۱۱۱ قانون جدید فرانسه به هیچ وجه شیوه لفظی تفسیر و شرح متن قانون را به دکترین و رویه قضایی تحمیل نمی‌کند و این دو را از تفسیر منطقی و هدف‌گرای قانون باز نمی‌دارد. (۲۵) دیوان کشور فرانسه پیشتر از این در یک عبارت کلی گفته است که جست‌وجوی قلمرو قانون، نقض قاعده تفسیر محدود نیست (رأی ۲۱ ژانویه ۱۹۶۹). (۲۶) به همین خاطر مفهوم جدید تفسیر محدود، گستره حقوق جزا را به موضوعات مذکور در متن قانون محدود نمی‌سازد. چنانچه پس از تصویب قانون مواردی یافت شوند که در منطوق دستور قانونگذار نگنجد اما در منطوق و

«فرمول»^۱ آن جای گیرند قانون به رویارویی و سرکوبی آنها نیز خواهد پرداخت هرچند چنین موضوعاتی به هنگام تصویب قانون مطلقاً برای قانونگذار قابل پیش‌بینی نبوده باشند. چنین است که رویه قضایی ربودن الکتریسته را با وجود نادرستی اطلاق عنوان «شیء»^۲ بر آن و علی‌رغم اینکه چنین مصداقی به هنگام وضع مقررات مربوط به سرقت مورد توجه نبوده، مشمول عنوان سرقت دانسته است و با تفسیر موسع ماده ۴۲۸ قانون مجازات توهین و افترا و تجاوز به مالکیت ادبی و هنری را از راه رادیو و سینما نیز قابل تعقیب شمرده، هرچند ماده مزبور تنها از تئاتر و نمایش نام برده و تنظیم و تصویب آن پیش از پیدایش رادیو و سینما بوده است. (آرای ۳ اوت ۱۹۱۲، ۱۱ فوریه ۱۹۳۰ و ۱۹ ژوئیه ۱۹۳۴). (۲۷) به علاوه تفسیر محدود به این معنی نیست که از میان چند تفسیر متقابل یک متن قانونی لزوماً آنکه محدودتر و مساعدتر است برگزیده شود. (۲۸) تفسیر منطقی بر تفسیر مساعد ترجیح دارد. سرانجام اینکه چون فلسفه تفسیر محدود و مبنای مشروعیت آن تضمین حقوق، امنیت و آزادی فردی است، به کار بستن آن علیه افراد به هیچ وجه شایسته نیست. این شیوه تفسیر در حقیقت به آن دسته از قوانین جزایی که رفتارهای مجرمانه و پیامدهای جزایی آنها را پیش‌بینی می‌کند مربوط می‌شود. قوانین مساعد به حال متهم از چنین شیوه‌ای پیروی نمی‌کند، گرچه رویه قضایی گه‌گاه چنین تفکیک سودمندی را نادیده گرفته است. (۲۹)

امروزه مفهوم تفسیر محدود، محدودتر از اینهاست. حقوقدانان فرانسوی در تعریف تفسیر محدود و تعیین قلمرو اعمال آن تنها به بیان جنبه‌های منفی آن بویژه نفی توسل به قیاس اکتفا می‌کنند. (۳۰) منطقی حقوقی و ضرورت‌های اجتماعی برخی از صاحب‌نظران خودی را هم بر آن داشته که بگویند: «مقصود اصلی از تفسیر مضیق این است که برخلاف امور حقوقی در امور مشکوک و قابل احتجاج نباید متوسل به قیاس شد». (۳۱) به نظر می‌رسد که مفهوم درست تفسیر محدود طرد توسل به قیاس، منع مراجعه به منابع غیرقانونی و پرهیز از استدلال‌های استحسانی برای جرم‌شناختن و قابل مجازات دانستن رفتارهایی است که در منطوق یا منطبق قانون نمی‌گنجد. مفهوم جدید تفسیر محدود از

روح و حکمت وضع قانون، خواست قانونگذار، بررسی زمینه‌های تاریخی و کارهای مقدماتی و استناد به مفاهیمی نظیر مفهوم موافق اولوی و مساوی رویگردان نیست. این برداشت تازه گرچه رویه قضایی را وادار می‌سازد که مفهوم قانون را پیش از هر چیز در معنای معمول و مدلول متعارف الفاظ و عبارات آن جست‌وجو کند و بویژه در موارد وضوح متن از استدلالهای مخرب و نتایج زیانبار پرهیز کند اما به هیچ وجه نمی‌توان گفت قضات را از تحلیل منطقی و تفسیر هدف‌گرای قانون و جست‌وجوی اراده قانونگذار باز می‌دارد. (۳۲) بدین سان می‌بینیم که تفسیر محدود آرام‌آرام مفهوم حقیقی خود را بازیافته و از ممنوعیت تا محدودیت، این همه راه آمده است. امروزه دیگر به سختی می‌توان میان تفسیر محدود و تفسیر اعلامی که بعد از این به معرفی آن خواهیم پرداخت تفاوتی قائل شد. (۳۳)

با وجود این تفسیر محدود همچنان به رسالت اصلی خود یعنی دفاع از حقوق، آزادی و امنیت فردی وفادار است و تا آنجا که روح قانون و خواست قانونگذار اجازه می‌دهد از گسترش قلمرو قوانین جزایی جلوگیری می‌کند و جز آنچه را که به یقین قابل مجازات می‌داند داخل در این قلمرو نمی‌شمارد. بویژه از توسعه موارد مستثنا به شدت پرهیز می‌کند. (۳۴) قاضی را از نشستن در جای قانونگذار باز می‌دارد؛ با وجود احتمال دست به استدلال نمی‌زند و از میان تفسیرهایی که از ارزش علمی یکسان برخوردارند مساعدترین و ملاحظت‌آمیزترین آنها را برمی‌گزیند. مداخله احد شرکا در مال مشترک را به راحتی می‌توان قابل مجازات شمرد همچنان که ترک توأمان نفقه زوج و اولاد واجب‌النفقه را می‌توان مشمول عنوان تعدد جرم دانست، اما طبیعت جرم ستیز و مجازات‌زدایی تفسیر محدود تن به چنین تفسیرهای زیانباری نمی‌دهد و از دو مثال مذکور اولی را فاقد عنوان مجرمانه (رأی ۱۲۲ - ۱۳۲۲/۷/۲۵ شعبه ششم دیوان کشور) (۳۵) و دومی را فعل واحد و خارج از شمول مقررات مربوط به تعدد جرم می‌داند. (رأی ۱۳/۶۰ - ۱۳۶۰/۸/۳۰ هیأت عمومی دیوان کشور). (۳۶) دیوان کشور فرانسه از تعمیم حکم قانونی که نوشتن و تصویر کشیدن بر برخی دیوارها را جرم تلقی کرده به موارد الصاق آگهی به این‌گونه دیوارها خودداری کرده است. (رأی ۶ دسامبر ۱۹۶۲). (۳۷) همین دیوان پیش از اصلاحیه ۱۱ ژوئیه ۱۹۷۵ فروش آپارتمان را به کسانی که کارشان

روسپیگری بوده خارج از شمول مقرراتی دانسته که اجاره چنین مکانهایی را به افراد مزبور جرم تلقی می‌کرده است. (رای ۷ مه ۱۹۶۹). (۳۸). همان‌طور که مجازات مذکور در ماده ۱۴ قانون مربوط به رانندگی در جاده‌ها را با این استدلال که چنین قانونی صرفاً به منظور اطمینان پلیس از مهارت رانندگان و فقدان نقص فنی وسایط نقلیه آنان وضع شده، شامل راننده‌ای ندانسته که دستور پلیس را مبنی بر باز کردن صندوق اتومبیل نادیده گرفته است.

قسمت سوم. منع توسل به «قیاس» (۳۹) در تفسیر قوانین نامساعد

قیاس مبتنی بر مشابهت میان رفتارهای مخاطره‌آمیز است. بدین معنی که رفتارهای ضداجتماعی پیش‌بینی نشده در قانون با جرایم پیش‌بینی شده در آن مقایسه می‌شوند و پس از احراز مشابهت میان آنها اوصاف قانونی و آثار جزایی یکی به دیگری تعمیم داده می‌شود. به‌عنوان مثال شهادت دروغ در دادگاه جرم و قابل مجازات است. (ماده ۶۵۰ ق.م.ا). اما گزارش خلاف واقع کارشناسان و ترجمه دروغین اظهارات اصحاب دعوا از سوی مترجمان مسکوت است. تفسیر قیاسی با استناد به مشابهت و مماثلت این رفتارها اعمال اخیر را نیز جرم و قابل مجازات می‌داند. در حقوق فرانسه پیش‌بینی مجرمانه بودن تطمیع و تشویق شاهد و مترجم به شهادت و ترجمه خلاف واقع در دادگاه و مسکوت ماندن کارشناس مثال آشکاری برای امکان اعمال قیاس در امور جزایی است. مجرد مشابهت میان رفتارها برای اعمال قیاس کافی است. به اعتقاد بعضی با پذیرش استدلال قیاسی می‌توان تنها براساس متنی که سرقت را ممنوع اعلام کرده به مجازات کلاهبرداری و خیانت در امانت و رفتارهای مشابه آن دو هم پرداخت چرا که مبنای همه این رفتارها تعرض به مالکیت است. (۴۰) بعضی از مؤلفان فرانسوی برای اعمال قیاس در تفسیر قوانین جزایی دو جنبه تقریباً متفاوت برشمرده‌اند. جنبه نخست که از آن به‌عنوان «قیاس قانونی»^۱ یاد کرده‌اند، مفهوماً همان است که گذشت. یعنی احراز مشابهت میان دو رفتار مخاطره‌آمیز که یکی در قانون به تصریح پیش‌بینی شده و دیگری مسکوت

مانده است و در نهایت تسری آثار جزایی یکی به دیگری. جنبه دوم که «قیاس حقوقی»^۱ نام گرفته چنان است که حکم قانونی و آثار جزایی یک مورد مسکوت به استناد روح کلی حاکم بر نظام کیفری و نه بر مبنای یک الزام قانونی موجود و مشابهت میان رفتارهای قانونی و اعمال غیرقانونی تعیین گردد. (۴۱) در اینجا، چنانکه پیداست، وجود یک رفتار غیرقانونی و احراز مشابهت رفتارهای خارج از متن قانون با آن ضروری نیست. کافی است قاضی پاسخ مثبتی برای این سؤال که آیا اخلاق سیاسی، اجتماعی و موازین مذهبی خواستار سرکوبی و مجازات هستند یا خیر؟ بیابد. برخی نویسندگان عرب جنبه سومی بر این دو جنبه افزوده و آن را «قیاس منطقی» نامیده‌اند. قیاس منطقی به سیاست جنایی مربوط می‌شود و بر یک رویکرد جرم‌شناسانه استوار است. هر رفتار مخاطره‌آمیز و ضداجتماعی قابل مجازات است حتی اگر در نصوص قانونی و اصول و قواعد نظام حقوقی ننگند. مراد سلامت جامعه است، منطقی نیست در سیاست جنایی یک جامعه خللی باشد. (۴۲)

تاریخ حقوق گواه آن است که تجویز قیاس در تفسیر قوانین جزایی صرف‌نظر از جنبه‌های متفاوت آن از ویژگیهای نظامهای سیاسی مبتنی بر استبداد است. قانون مجازات ۱۹۲۶ اتحاد جماهیر شوروی سابق در ماده ۱۶، قانون مجازات ۱۹۳۰ دانمارک در ماده نخست، قانون مجازات ۲۸ ژوئن ۱۹۳۵ آلمان نازی در ماده ۲، قانون مجازات ۱۹۵۱ بلغارستان، قانون مجازات ۱۸۷۰ ژاپن و نظام جزایی فعلی جمهوری خلق چین به صراحت هرچه تمامتر توسل به قیاس را در تفسیر قوانین جزایی و شناسایی رفتارهای ضداجتماعی پیش‌بینی کرده‌اند. از آن میان قانون مجازات اتحاد جماهیر شوروی مقرر می‌داشت: «هرگاه عملی که برای جامعه خطرناک است بطور صریح در این قانون پیش‌بینی نشده باشد، مبنای عمل مجرمانه و حدود مسؤولیت مرتکب از روی جرایمی که بیشتر با آن شباهت دارند تعیین خواهد شد». (۴۳) قانون آلمان که بیشتر بر جنبه دوم کاربرد قیاس تکیه کرده بود مقرر می‌داشت: «هرکس مرتکب عملی گردد که طبق قوانین جزایی جرم باشد یا براساس اصول اساسی قانون جزا و روح و وجدان سالم ملت آلمان

مستحق کیفر باشد، به مجازات خواهد رسید. هرگاه عمل ارتكابی با هیچ‌یک از قوانین جزایی قابل مجازات نباشد، مجازات آن براساس قانونی که بیشتر به آن شبیه است صورت خواهد گرفت» (۴۴).

درست است که قیاس ابزاری است در دست دولتهای استبدادی، اما از توجه به پشتوانه‌های علمی آن نباید غافل بود. طرفداران مکتب تحقیقی حقوق جزا و بطور کلی آنانکه به حفظ نظم و امنیت عمومی بیشتر می‌اندیشند و آن را بر منافع فردی ترجیح می‌دهند، به توجیه تئوریک کاربرد قیاس در امور جزایی و سرکوب رفتارهای مخاطره‌آمیز از طریق آن پرداخته‌اند. اظهارات وزیر دادگستری رایش سوم در سال ۱۹۳۵ در کنفرانس برلن در تأیید تفسیر از طریق قیاس گرچه مبتنی بر ملاحظات سیاسی بوده و از سوی یک مقام سیاسی وابسته به یک دولت توتالیتر عنوان شده است اما نمی‌توان بطور کلی آن را فاقد مبنای علمی به‌شمار آورد. پناه بردن تبهکاران به سنگر اصل قانونی بودن جرایم و مجازاتها و محبوس ماندن قاضی در تنگنای الفاظ و عبارات قانونی که از پاسخگویی به بسیاری از وقایع و رفتارهای ضداجتماعی ناتوان است، بطور منطقی به معنای بی‌دفاع گذاشتن جامعه و فراهم نمودن زمینه‌های تهدید نظم و امنیت عمومی است. حق این است که پرکردن بعضی از خلأهای قانونی و اداره پاره‌ای از وقایع جزایی از طریق اعمال شیوه‌های معمول و مجاز تفسیر قانون ممکن نیست. در جایی که متن قانون روشن است، اما آشکارا رفتار مخاطره‌آمیزی را مسکوت گذاشته به هیچ وجه نمی‌توان از راه اعمال شیوه‌های مجاز تفسیر، مفهوم قانون را گسترش داد و مورد مسکوت را به حوزه حاکمیت آن کشید. برعکس، قیاس به رویه قضایی اجازه می‌دهد که فراموشی‌های قانونگذار را جبران کند و خلأهای قانون را پر نماید.

با این حال باید دانست که اعمال قیاس نوعی قانونگذاری است و به نام تفسیر قانون، قاضی را در جای قانونگذار می‌نشانند. توسل به قیاس در حقیقت تکمیل قانون است نه تفسیر آن؛ به همین خاطر تعارض آن با اصل قانونی بودن جرایم و مجازاتها غیرقابل انکار است. بی‌جهت نیست که طرفداران توسل به قیاس در امور جزایی عموماً از میان کسانی برخاسته‌اند که به جهات علمی و یا با تکیه بر ملاحظات سیاسی از اصل قانونی بودن جرایم و مجازاتها انتقاد کرده‌اند. آنان در واقع خواسته‌اند از این راه نقص و

سکوت‌های قانون و ضعف‌های اصل قانونی بودن جرم و مجازات را جبران کنند و تبهکاران فرصت طلب را بر سر جای خود بنشانند. با این همه آثار زیانبار قیاس از جمله تهدید حقوق و آزادی‌های شهروندان، ایجاد ناامنی اجتماعی، استبداد قضات و از بین رفتن ارزش تربیتی و بازدارندگی قانون سبب شده که رویه قضایی همواره از توسل به آن روی گردان باشد. رویه قضایی کشور آلمان در زمان حاکمیت قانون جزایی ناسیونال سوسیالیست و رویه قضایی دانمارک که قانون مجازات ۱۹۳۰ آن هنوز بر نظام جزایی این کشور حکومت می‌کند، در استفاده از قیاس تمایل چندانی از خود نشان نداده‌اند. (۴۵)

بیشتر قوانین جزایی تجویزکننده قیاس، لغو شده‌اند. از آن جمله به لغو قانون جزای آلمان در ۱۹۴۶ و لغو قانون اتحاد جماهیر شوروی سابق در سال ۱۹۶۰ می‌توان اشاره کرد. رویه قضایی کشور فرانسه با تکیه بر لزوم حفظ حقوق و آزادی‌های فردی و ضرورت احترام به اصل قانونی بودن جرایم و مجازات‌ها و آثار و نتایج سودمند آن همواره با جریان قیاس در امور جزایی مخالف بوده است. پیش از تصویب قانون ۲۶ ژوئیه ۱۸۷۳ دیوان عالی این کشور دادگاه‌های تالی را از تعقیب و مجازات کسانی که پس از صرف خوراکی و نوشیدنی در رستورانها از پرداخت قیمت مواد مصرف شده اظهار عجز می‌کرده‌اند، و تشبیه رفتار متقلبانه آنان به جرایم پیش‌بینی شده در قانون، بازداشته است. (رأی پنجم نوامبر ۱۸۴۷). پس از پیش‌بینی این رفتار و مجازات آن در ماده ۴۰۱ قانون مذکور نیز رویه قضایی از تعمیم مقررات آن به رفتار خدعه‌آمیز کسانی که با علم به عدم توانایی در پرداخت کرایه اقدام به اجاره و وسایل نقلیه می‌کرده‌اند خودداری کرده است. تا اینکه قانونگذار ناگزیر از وضع قانون ۳۱ مارس ۱۹۲۶ شد. رویه قضایی باز هم با اعراض از اعمال قیاس از تسری مقررات مذکور به رفتار کسانی که با علم به عجز در پرداخت هزینه اقدام به اجاره یک اتاق در هتل می‌نموده‌اند اجتناب کرده است. قانون ۲۸ ژانویه ۱۹۳۷ به این وضع نیز خاتمه داده است. خودداری رویه قضایی از تعمیم مقررات مذکور به رفتار متقلبانه افرادی که با علم به عدم توانایی پرداخت مأموران پمپ بنزین را وادار به ریختن سوخت و روغن در اتومبیل خود می‌کرده‌اند، قانونگذار را ناگزیر از تصویب

قانون ۱۶ ژوئیه ۱۹۶۶ کرده است. (۴۶) دیوان کشور فرانسه در آرای ۳ اوت ۱۹۳۴، ۱۶ اکتبر ۱۹۵۷، ۷ مه ۱۹۶۹ و ۲۸ نوامبر ۱۹۷۲ به صراحت هرچه تمامتر محاکم را از جبران نقص و سکوت قانون از طریق توسل به قیاس و مجازات رفتارهای خارج از شمول قوانین بازداشته است. جست‌وجو در آرای صادره از دیوان مزبور پایبندی خود این نهاد قضایی را به چنین توصیه‌های سودمندی به خوبی نشان می‌دهد. از آن جمله: «سکوت قانون ۲ فوریه ۱۹۸۱ راجع به مجازات شروع به سرقت مشدد را نمی‌توان با استناد به مقررات قانونی مشابه که سرقت ساده و شروع به آن را قابل مجازات می‌داند، جبران نمود». (رأی ۱۴ نوامبر ۱۹۸۴) (۴۷) همچنین است خودداری این دیوان از تشبیه حسابهای مخدوش و نامنظم بنگاههای تجاری به فقدان حساب و تحمیل مجازات جرم اخیر به آن. (رأی ۲۶ ژانویه ۱۹۸۷) از نظر دیوان مورد بحث مواردی را که در آنها دختران صغیره به منظور برقراری روابط جنسی به جاهایی نظیر مطب پزشکان دعوت می‌شوند و مدتی در آنجا نگهداری می‌شوند یا با همین انگیزه پیشنهادگردش و تفریح به آنان داده می‌شود، نمی‌توان به جرم بچه‌دزدی تشبیه کرد. (آرای ۲۳ دسامبر ۱۹۶۸ و ۳ فوریه ۱۹۷۲) (۴۸) در سال ۱۹۸۳ به دنبال سوءاستفاده از کارتهای اعتباری مغناطیسی بانک و دریافت وجوهی زائد بر میزان اعتبار از دستگاه توزیع کننده خودکار اسکناس، دیوان کشور به شدت به سرکوبی قیاس پرداخته است. از نظر این دیوان چنین رفتاری را نمی‌توان به سرقت تشبیه کرد. چرا که بانک خود آگاهانه و با رضایت کامل کارت را در اختیار مشتریان می‌گذاشته است. رفتار مزبور قابل قیاس به کلاهبرداری هم نیست زیرا مانور متقلبانه‌ای در کار نیست همچنان‌که نمی‌توان آن را خیانت در امانت هم به‌شمار آورد. توصیف قضایی رفتار مورد بحث چنین است: «عدم رعایت یک تعهد قراردادی که مشمول هیچ‌یک از پیش‌بینی‌های کیفری نیست». (رأی ۲۴ نوامبر ۱۹۸۳) (۴۹) همین‌طور در مواردی که براساس قانون تعرض به اشخاص یا اموال از راه یک فعل مادی مثبت جرم است، محاکم این کشور از مجازات ترک فعلی که به همان نتایج منتهی شده امتناع می‌کنند. (۵۰) دادگاههای کشور ایالات متحده آمریکا نیز از مجازات هواپیما ربایی به استناد مقرراتی که پیش از پیدایش چنین رفتاری سرقت و وسایل نقلیه را جرم دانسته بود خودداری کرده‌اند. به همین خاطر قانونگذار این کشور در سال ۱۹۷۲ ناگزیر از وضع

قانون مجازات هواپیماربایی شده است. (۵۱) دیوان کشور سوریه در سال ۱۹۶۸ و دیوان کشور لبنان در سال ۱۹۷۴ با نفی انطباق استفاده از گواهی خلاف واقع پزشک بر مفهوم استفاده از سند معمول با تصریح تمام بر لزوم طرد قیاس از امور جزایی تأکید کرده‌اند. (۵۲) یک دادگاه استیناف در کشور کویت رأی دادگاه بدوی را به جهت توسل به قیاس نقض کرده است. (۵۳) دیوان کشور مصر کاربرد قیاس را در تفسیر قوانین جزایی و خلق جرایم و مجازاتهای جدید بطور کلی ممنوع دانسته است (رأی ۱۱/۲۳/۱۹۷۵). در این کشور پیش از اصلاحات سال ۱۹۳۷ صدور چک غیر قابل پرداخت با این استدلال که چنین رفتاری را نمی‌توان به جرایم دیگری نظیر کلاهبرداری مقایسه کرد، فاقد عنوان جزایی تلقی شده است. دکترین غالب در این کشور قتل از راه انتقال میکروبه‌های بیماری‌زا را با قتل از طریق سم دادن غیر قابل قیاس می‌داند. (۵۴)

فراتر از اینها، چهارمین کنگره جهانی حقوق جزا که در سال ۱۹۳۷ در پاریس تشکیل شده، با تأکید مجدد بر ضرورت رعایت اصل قانونی بودن جرایم و مجازاتها، طرد قیاس از حوزه حقوق جزا را از لوازم منطقی و ضروری آن دانسته است. در عوض کنگره مذکور با اعتراف ضمنی به ضعف اصل قانونی بودن جرایم و مجازاتها و ناتوانی قوانین و نظامهای جزایی مبتنی بر این اصل از پاسخ‌گویی به موقعیتهای مخاطره‌آمیز جدید، اظهار امیدواری کرده است که مقررات جزایی در حد امکان به صورت کلی و در قالب قواعد عام تنظیم شوند تا رویه قضایی بتواند با موقعیتهای جدید مقابله کند و به نیازهای زمان پاسخ گوید. (۵۵) ماده ۱۴ قانون مدنی ایتالیا توسل به قیاس را در تفسیر قوانین جزایی ممنوع اعلام کرده است. (۵۶) پیش‌نویس قانون جزایی ۱۹۸۷ فرانسه به صراحت هرچه تمامتر اعلام داشته: «تطبیق مقررات کیفری از طریق قیاس بر وقایعی که قابل مجازات اعلام نشده‌اند ممنوع است». (۵۷) بعضی از نویسندگان عرب انکار اعمال قیاس را در امور جزایی اجماعی دانسته‌اند. (۵۸)

در نظام حقوقی ایران از همان آغاز، وضع و تصویب قوانین و مقررات جزایی و تفسیر و تطبیق آنها با توسل به قیاس ممنوع بوده است. جست‌وجو در رویه قضایی و دکترین حقوقی نشان می‌دهد که استفاده از این ابزار در زمینه‌های جزایی در میان ایرانیان حقوقدان طرفداری نداشته است. دیوان کشور با طرد توسل به قیاس، از تسری حکم بند

۵ قانون تشدید مجازات مرتکبین جرایم مندرج در قانون اصلاح منع کشت خشخاش مصوب تیرماه ۱۳۴۸ که تنها از چهار ماده تریاک، مرفین، هروئین و کوکائین نام برده، به سایر مواد مذکور در فهرست مواد افیونی و مخدره، از جمله شیرۀ تریاک، خودداری نموده است. (رأی شماره ۷۰-۱۶/۱۲/۱۳۵۱). (۵۹) اداره حقوقی وزارت دادگستری در یک نظر مشورتی به صراحت از عدم جواز جریان قیاس در امور جزایی یاد کرده است. (نظر مشورتی کمیسیون حقوقی جزای عمومی مورخ ۲۸/۳/۱۳۵۴). (۶۰) موضع‌گیری رویه قضایی و دکترین حقوقی ایران در برابر قیاس با توجه به پابندی آن دو به اصل قانونی بودن جرایم و مجازات‌ها کاملاً طبیعی است. با وجود این، دیوان کشور بعد از انقلاب گاه در توجیه آرای جزایی خود پاره‌ای از اصطلاحات اصولی را که برای گریز از نام ناخوشایند قیاس استعمال می‌شوند و مفهوماً تفاوتی با قیاس ندارند به کار گرفته است. از آن جمله «اتهام ایراد جرح با کارد با توجه به «وحدت ملاک» از مصادیق بارز مفاد بند ج ماده واحده قانون لغو مجازات شلاق مصوب ۱۳۴۴ می‌باشد». (رأی شماره ۳۲-۱۶/۱۲/۱۳۶۱). (۶۱)

با اینهمه باید دانست آنچه در امور جزایی مطرود و مورد انکار است قیاسی است که به زیان متهم منتهی گردد و تهدیدی برای حقوق و آزادیهای شهروندان به شمار آید؛ قیاسی که با نادیده گرفتن اصل قانونی بودن جرایم و مجازات‌ها به خلق الزامات جزایی جدید بیانجامد و حدود حقوق و آزادیهای افراد و مرز میان مجاز و ممنوع را به تزلزل و اضطراب دچار سازد. تمامی انتقادهای موجود متوجه این جنبه از جنبه‌های کاربرد قیاس در امور جزایی است. چهارمین کنگره جهانی حقوق جزا که پیش از این به آن اشاره شد پس از توصیه طرد قیاس از حوزه حقوق جزا تصریح کرده که منظور قیاسی است که به خلق جرایم و مجازات‌های جدید و برقراری کیفیات مشدد تازه منتهی گردد. از همین جاست که دکترین و رویه قضایی میان قیاس به زیان متهم و قیاس به «نفع متهم»^۱ تفکیک قایل شده و در رد اولی و پذیرش دومی تردیدی به خود راه نداده است. در حقوق آلمان و ایتالیا تفکیک و تفاوت میان این دو از اصول متعارف حقوق جزا به شمار

می آیند. (۶۲)

قیاس به زیان متهم چنان‌که گذشت، آن است که بدون اجازه صریح قانون و به صرف مشابهت یک رفتار یا یک موقعیت با رفتارها یا موقعیت‌های مذکور در قوانین جزایی، جرم و مجازاتی جدید بیافریند یا حقی از حقوق متهم را تضييع نماید. در مقابل، قیاس به «نفع متهم» آن است که به بهبود وضع او در برابر دادگاه کمک کند. تمامی قیاس‌هایی که به توسعه موانع مسؤولیت، علل موجهه، موارد ضرورت و اضطرار، معاذیر معاف‌کننده یا تخفیف‌دهنده مجازات، کیفیات مخفف، موانع طرح و موجبات سقوط دعوی جزایی و نظایر اینها بیانجامد، مفید به حال متهم محسوب می‌گردند. در حقوق فرانسه و نظامهای حقوقی متأثر از آن قیاس به نفع متهم بویژه در خصوص گسترش موانع مسؤولیت و عوامل موجه جرم پذیرفته شده است. ماده ۶۴ قانون مجازات سابق این کشور جنون را فقط در خصوص جنحه و جنایت از موانع مسؤولیت معرفی کرده بود اما رویه قضایی پیوسته آن را در امور خلافی نیز به کار گرفته است. (رأی ۱۳ مارس ۱۸۶۳) همچنین مادتين ۳۲۷ و ۳۲۸ همان قانون (ماده ۵-۴/۱۲۲ سال ۱۹۹۲) و ماده ۲۶۴ قانون مجازات مصر، دفاع مشروع و امر قانون را به عنوان دو عامل توجیه‌کننده جرم قتل و ایراد ضرب و جرح پیش‌بینی کرده اما رویه قضایی این دو را در هر جرم عمدی دیگر قابل استناد دانسته است. (رأی ۲۵ ژوئن ۱۹۵۸). در کشور مصر با وجود این‌که ماده ۶۱ قانون مجازات تنها از حالت اضطرار نام برده رویه قضایی حالت اجبار مادی را هم از باب اولویت مانع تحقق مسؤولیت دانسته است. مصونیت خانوادگی مندرج در ماده ۳۸۰ قانون مجازات فرانسه و ماده ۳۱۲ قانون مجازات مصر که تنها ناظر به سرقت بوده، به جرایم دیگری همچون اخذ امضا به اجبار، کلاهبرداری، خیانت در امانت و اخفای اموال مسروقه تعمیم یافته است. از نظر رویه قضایی حکم موضوع این دو ماده مبتنی بر حفظ پیوندهای خویشاوندی است، کلی است، مطلق است و قابل اعمال به تمامی وقایعی که قانوناً از ویژگیهای سرقت برخوردارند. (۶۳)

دیوان کشور مصر و لبنان به روشنی از جواز توسل به قیاس به نفع متهم نام برده‌اند. از نظر این دو دیوان تشبیه موارد سرقت و غصب چک و نیز تحصیل آن از طریق کلاهبرداری و خیانت در امانت به موارد مفقود شدن آن با هیچ ممنوعیت قانونی مواجه

نیست. بنابراین، دستور عدم پرداخت از سوی صادرکننده در این‌گونه موارد نیز مجرمانه نخواهد بود. (۶۴) جواز جریان قیاس به نفع متهم در قوانین جزایی ماهوی به واسطه عدم تعارض آن با اصل قانونی بودن جرایم و مجازاتهاست. این جنبه سودمند از کاربرد قیاس در امور جزایی گرچه به ظاهر موقعیتهای مساعد به حال متهم را گسترش می‌دهد اما در واقع حرکتی است در راستای اصل اباحه، به همین خاطر نباید آن را تعمیم امور استثنایی به شمار آورد. اصل در رفتار افراد، جواز و اباحه است؛ تعمیم موارد مجاز و مباح گسترش موارد مستثنی محسوب نمی‌شود.

در حقوق جزای شکلی به موارد بارزتری از اعمال قیاس برمی‌خوریم. توجیه سنتی جواز توسل به قیاس در تفسیر این‌گونه قوانین ضرورت اجرای عدالت و حداکثر حمایت از حقوق افراد است. ماده ۵۷۴ قانون آیین دادرسی کیفری فرانسه پذیرش تقاضای تمیز متهم علیه رأی هیأت اتهامی را پیش‌بینی کرده است. دیوان کشور بر مبنای همین حکم قانونی، برای مدعی خصوصی نیز چنین حقی قائل شده است. (رأی ۲۱ دسامبر ۱۹۸۲). (۶۵) نظرهای مشورتی کشور ما نیز تقسیط وجه‌الکفاله را با قیاس به جواز تقسیط جزای نقدی و نیز مطالعه پرونده را از سوی شاکی و وکیل او به قیاس جواز درخواست سواد صورت تحقیقات، جایز تلقی کرده‌اند. (نظر مشورتی کمیسیون حقوق جزای عمومی مورخ ۱۳/۱۲/۱۳۴۵ و نظر مشورتی کمیسیون آیین دادرسی کیفری مورخ ۱۹/۲/۱۳۴۲). (۶۶)

با اینهمه باید اعتراف کرد که ارائه یک تئوری عمومی درباره قیاس و موارد جواز توسل به آن چندان آسان نیست و این به خاطر برخوردهای دوگانه و گاه متعارض رویه قضایی است. در کشور فرانسه گه‌گاه از پذیرش قیاس به نفع متهم خودداری شده است. منع تفسیر موسع قوانین مربوط به عفو عمومی (رأی ۲۳ ژوئیه ۱۹۶۷ دادگاه عالی جنایی و رأی ۲۵ مارس ۱۹۸۰ دیوان کشور) در این باره بسیار معروف است. همین دیوان از تسری علل موجه به موارد باز نمودن مرسولات زوجه از سوی زوج و مطلع شدن از مفاد آنها خودداری کرده است. (رأی ۱۰ مه ۱۹۶۱) دادگاههای فرانسه اجازه مراجع صالح را در توزیع مواد خوراکی و دارویی علت موجهه جرم به شمار نیاورده‌اند. بطور خلاصه باید گفت که قیاس به نفع متهم یک اختیار قضایی است نه یک الزام

قانونی. هر جا که مصالح عمومی، روح و منطق قوانین اجازه دهند دادگاهها به چنین ابزاری روی می آورند. به هیچ وجه نمی توان گفت تمام موقعیتهای مساعد برای متهم خودبه خود به صورت موسع و با اعمال قیاس به نفع او تفسیر می شوند.

قسمت چهارم. تفسیر موسع قانون مساعد

قانون مساعد قانونی است که به منظور حسن اجرای عدالت و حداکثر حمایت از حقوق افراد وضع شده است. قانونی که وضعیت متهمان را در برابر دادگاه بهبود می بخشد و برخلاف قانون نامساعد در حد امکان رفتار افراد را از حوزه حقوق جزا و وضعیتهای وخیم آن خارج می کند. قوانین مربوط به آیین دادرسی کیفری که قانون افراد صحیح العمل تلقی می شوند، بطور عمده و قوانین ماهوی مربوط به موانع مسؤولیت، عوامل توجیه کننده، موارد ضرورت و اضطرار، معاذیر معاف کننده، کیفیات مخفف و نظایر اینها قانون مساعد به شمار می آیند. این گونه قوانین با توجه به فلسفه وجودی و حکمت وضع آنها به صورت موسع تفسیر می شوند و چنانکه گذشت کاربرد ابزارهایی نظیر قیاس نیز در تفسیر آنها جایز تلقی می شود. از لحاظ تاریخی تجویز تفسیر موسع این گونه قوانین به «حقوق پرتوریا»^۱ که در روم باستان رایج بوده باز می گردد. در این نظام حقوقی قوانین جزایی به گونه ای قابل انتقاد گاه به منظور حمایت از نظم عمومی و گاه برای رعایت حال متهم به صورت موسع تفسیر می شده اند. (۶۷) با ورود اصل قانونی بودن جرایم و مجازاتها به حوزه حقوق جزا، دوران تفسیر موسع به زیان متهم به سر آمد. اما تفسیر موسع مساعد به حال متهم به دلیل عدم برخورد با اصل مزبور همچنان موقعیت خود را حفظ کرده است. پر کردن خلأهای قوانین مساعد و جبران نقص و سکوتهای آنها اگر جنبه افراطی و غیرمنطقی به خود نگیرد، مداخله در کار قانونگذار تلقی نمی شود. رویه قضایی کشور فرانسه نواقص قانون اصول محاکمات جزایی را از طریق تفسیر موسع و آنچه «اصول کلی حق دفاع»^۲ می نامد جبران می کند. در نظام

1. Droit prétorien

2. Principes généraux des droits de la défense

حقوقی این کشور و نظامهای ملهم از آن، موقعیتهای مساعد به حال متهم غالباً گسترش می‌یابند بی‌آنکه الزامات قانونی و دکترین حقوقی مانعی یا مزاحمتی در این باره ایجاد کنند. در بحث قیاس شواهدی در این زمینه ذکر کردیم. روبه قضایی ایران از این قاعده و اعمال آن در تفسیرهای خود غافل نبوده است. پیش از تصویب قانون مجازات ۱۳۵۲ حکم جزایی خاصی درباره احکام تعدد جرم اطفال بزهکار وجود نداشته است. شعبه پنجم دیوان کشور با استناد به فقدان نص خاص، مورد را مشمول حکم ماده ۲ الحاقی به ق.آ.د.ک. دانسته و اعمال مجازات اشد را درباره اطفال نیز جایز شمرده است. (رأی ۸۵۱ - ۱۳۱۹/۳/۱۹) اما هیأت عمومی دیوان با تکیه بر منظور قانونگذار و در قیاس اولویت با احکام تکرار جرم رعایت احکام تعدد را درباره اطفال مغایر با روح و فلسفه وضع قانون تلقی کرده است. (رأی شماره ۲۰۰۱-۲۵/۱۲/۱۳۲۸). (۶۸) اداره حقوقی وزارت دادگستری نیز در تفسیر موسع قوانین مربوط به آیین دادرسی کیفری هیچ‌گاه تردیدی به خود راه نداده است. اداره مزبور در تفسیر ماده ۳۱۶ ق.آ.د.ک. در خصوص لزوم ایداع سپرده از سوی پژوهشخواه چنین اظهار نظر کرده است:

«فلسفه وضع ایداع سپرده در ماده ۳۱۶ ق.آ.د.ک. جلوگیری یا تحدید شکایات بی‌مورد است. کما اینکه نقض حکم موجب استرداد سپرده است. هر چند منتهی به برائت محکوم علیه نشود... قید «در صورت برائت از دادگاه استان» در ماده فوق شامل برائت از بعضی اتهامات نیز می‌شود. حمل حکم برائت بر برائت از تمام اتهامات (تفسیر قانون به زیان متهم) مخالف فلسفه مذکور و روح قانون و مغایر با عدالت و انصاف و اصول و موازین جزایی است». (نظر مشورتی ۱۳۵۳/۹/۱۱) (۶۹)

بدین‌سان باید گفت که به همان اندازه که تفسیر موسع قانون نامساعد زیانبار است تفسیر محدود قانون مساعد نیز به دور از عدل و انصاف است. تفسیر شورای نگهبان از تبصره ۴ ماده ۱۹۸ که بی‌جهت اطلاق قانون را منصرف به مواردی دانسته که «سارق از سرقت پشیمان شده توبه نماید و از این جهت بپش از آنکه مسروق منه شکایت کند به اختیار خود مال را تحت ید وی قرار دهد» (نظریه ۴۴۰۸-۴/۲۶/۱۳۷۲) علاوه بر اشکالات دیگر، از نوع تفسیر محدود قانون مساعد است.

با اینهمه باید دانست که تفسیر موسع قوانین مساعد یک اختیار قضایی است که از

سوی دکترین حقوقی هم حمایت می‌شود اما هیچ الزام قانونی در این باره وجود ندارد. به هنگام بحث از جواز اعمال قیاس به نفع متهم دیدیم که رویه قضایی گه‌گاه از چنین اختیاری استفاده نکرده است. این عدم استفاده هم البته بر وجهی منطقی استوار است. رویه قضایی عهده‌دار حفظ حقوق عمومی نیز هست. بنابراین نمی‌توان انتظار داشت که همیشه مصلحت عمومی را فدای منفعت فردی بنماید. در خصوص قوانین مساعد هم هر جا نظر مقنن، منطق قانون و مصلحت عمومی مقتضی منع گسترش قلمرو قانون باشد انتظار تفسیر موسع منطقی نخواهد بود.

قسمت پنجم. تفسیر قانون مبهم به نفع متهم

از جمله آثار قاعده قانونی بودن جرایم و مجازاتها تفسیر قانون مبهم به نفع متهم است. بدین معنی که هر جا ابهام، اجمال و تعارض قوانین به شارح و مفسر آنها مجال برداشتهای متقابل می‌دهد بی‌آنکه به یقین بتوان گفت کدام یک از آن برداشتها مورد نظر مقنن بوده، تفسیر و برداشتی که به حال متهم مساعدتر است به اجرا گذاشته می‌شود. رعایت صراحت و روشنی قانون وظیفه قانونگذار است، تخلف قانونگذار از وظیفه خود نباید علیه متهم به کار گرفته شود. امیل گارسون حقوقدان نامدار فرانسوی در این باره می‌گوید: «متهم باید از ابهام قانون بهره‌مند گردد؛ اصل جواز و اباحه است. اگر قانونگذار می‌خواهد عملی را ممنوع اعلام کند باید به صراحت و روشنی اراده خود را بیان کند.» (۷۰) به اعتقاد استفانی ولواسوردو حقوقدان دیگر فرانسوی «قواعد تفسیر قانون جزایی از مبادی آزاد نشأت گرفته‌اند و به منظور حمایت از حقوق متهم تقریر یافته‌اند نمی‌توان تفسیر قانون و قواعد آن را علیه او به کار گرفت.» (۷۱) دیوان کشور فرانسه در رأی پنجم ژوئیه ۱۹۰۰ تصریح کرده که «موارد مشکوک را باید به گونه‌ای تفسیر کرد که نتیجه آن جواز و اباحه باشد.» (۷۲) در کشور انگلیس نیز شعبه کیفری دادگاه استیناف در دعوای تایلر^۱ در ۱۹۵۰ سوابق قضایی متعارض را به نفع متهم تفسیر کرده است. (۷۳) دیوان کشور لبنان نیز تصریح کرده که در موارد ابهام قانون تفسیر محدود و مساعد برای متهم

ضروری است. (۷۴)

قاعده مورد بحث به خوبی از متهم و منافع او در برابر قاضی و قانون دفاع می‌کند و آنچه را که بروشنی جرم بودن آن دانسته نیست از شمول قانون و مقررات جزایی خارج می‌سازد یا دست کم رفتار متهم را در معرض مساعدترین مقررات و ملایم‌ترین تفسیرها قرار می‌دهد. این قاعده همان‌طور که قانونگذار را ناگزیر از رعایت دقت نظر بیشتر در تعریف و توصیف رفتارهای جزایی و پیامدهای آنها می‌سازد قاضی را هم از تعرض به حقوق و آزادیهای فردی به استناد قوانین مبهم و مشکوک باز می‌دارد. چنانکه پیداست زمینه‌های کاربرد قاعده مورد بحث موارد ابهام، اجمال و تعارض قوانین است. قانون صریح و روشن را باید با رعایت همان صراحت و روشنی به اجرا گذاشت هرچند به اعتقاد مجری آن، اجرای چنین قانونی مفید به حال متهم یا متناسب با شخصیت یا اعمال ارتكابی او نبوده و از قواعد عدل و انصاف به دور باشد.

بعضی بر این باورند که «تفسیر شک به نفع متهم»^۱ به امور موضوعی و دلایل اتهام مربوط می‌شود نه به مسائل حکمی و بحث تفسیر قانون. (۷۵) دیوان کشور فرانسه در رأی ۱۰ نوامبر ۱۹۵۹ بر این باور صحه گذاشته است. بعضی از مواردی که چنین قاعده‌ای در آنها به کار رفته نیز گواه درستی چنین اعتقادی به شمار آمده است. (۷۶) این اعتقاد بی‌هیچ تردید نادرست است. تفسیر شک به نفع متهم یک قاعده عام است که هم به مسائل موضوعی مربوط می‌شود و هم به امور حکمی. راست است که در آیین دادرسی کیفری نیز تردیدهای مربوط به مسائل موضوعی و وقایع مادی نظیر تردید در وقوع مادی عمل یا انتساب آن به متهم با اعمال همین قاعده برطرف می‌گردد، اما اعمال یک قاعده در بعضی از زمینه‌های کاربردی آن به هیچ وجه ارتباط آن را با دیگر زمینه‌ها نمی‌کند. تردیدهایی که برای قاضی جزایی حاصل می‌شود همیشه از نوع تردید در امور موضوعی نیست. گاه مفهوم قانون و مرزهای آن برای قاضی مبهم است و او به درستی نمی‌داند که قلمرو قانون شمول به رفتار متهم دارد یا خیر، یا اینکه از میان دو یا چند توصیفی که از رفتار متهم به عمل آورده، توصیف درست‌تر کدام است. در چنین شرایطی با

اکتفا به قدر متیقن و با استناد به ضرورت تفسیر قانون مبهم به نفع متهم، مفاد مساعدترین تفسیر و ملایم‌ترین توصیف به موقع اجرا گذاشته می‌شود.

بعضی دیگر نیز تفسیر شک به نفع متهم را قاعده‌ای مستقل از قواعد بنیادین حقوق جزا می‌دانند و معرفی آن را به عنوان یکی از ضوابط تفسیر قانون خطای آشکار می‌شمارند. از نظر آنان وظیفه قاضی جزایی تلاش برای احراز نظر مقنن است و چنانچه تلاش او در این زمینه نافرجام بماند، چاره‌ای جز امتناع از اجرای قانون ندارد. بر این امتناع نمی‌توان نام تفسیر نهاد. درست آن است که چنین فرایندی عمل به اصول و قواعد برتر حقوق جزا از جمله اصل قانونی بودن جرایم و مجازات‌ها به‌شمار آید. (۷۷) این برداشت نیز به نظر نادرست می‌آید. تردیدهای عارض بر قاضی جزایی همیشه از نوع احراز یا عدم احراز نظر مقنن نیست. گاه متن یک دستور قانونی محتمل معانی متقابل است؛ گاه نیز رفتار متهم را با توصیف‌های گوناگون می‌توان مشمول متون قانونی متفاوت با آثار جزایی مختلف دانست. در چنین شرایطی نظر مقنن بالجمله معلوم است اما از آنجا که دادگاه بالتفصیل نمی‌داند درست‌ترین تفسیرها و موجه‌ترین توصیف‌ها کدام است ناگزیر قانون را به گونه‌ای تفسیر می‌کند یا رفتار متهم را به نحوی توصیف می‌نماید که هم به حال متهم مساعد باشد و هم به خود او اقتناع و آرامش وجدانی ببخشد. چنین فرایندی در ماهیت، تفسیر قانون است نه امتناع از اجرای آن.

نکته اساسی این است که در اعمال قاعده مورد بحث، زیاده‌روی و بی‌دقتی به هیچ‌وجه شایسته نیست. وظیفه دادرس جزایی احراز نظر قانونگذار و تطبیق قانون بر وقایع مورد رسیدگی است. او مجری قانون است نه مدافع حقوق متهم. اگر رعایت نفع متهم یک مسأله انسانی است، حفظ امنیت عمومی و حمایت از حقوق مدعیان خصوصی نیز یک امر حیاتی است. دادگاه، داور میان جامعه و متهم است و نمی‌تواند منفعت یکی را فدای مصلحت دیگری بنماید. ارفاق به متهمی که نظم عمومی را بر هم زده، حقوق افراد را مورد تعرض قرار داده و وارد حریم منطقی قانون شده، هیچ توجیه قانونی و منطقی نخواهد داشت. آیا تبرئه کسی که به دیگری صدمه جسمی یا زیان مالی یا حیثیتی وارد آورده، به بهانه ابهام قانون و شک در شمول آن به مورد منطقی است. فرض کنیم شخصی به طریقی غیر از طرق مذکور در ماده ۶۱۴ ق.م.ا. مثلاً از طریق انتقال

ویروس و باکتریهای بیماری‌زا یا تاباندن پرتوهای رادیواکتیو موجب نقص و از کار افتادگی دیگری یا ابتلای او به امراض دائمی گردد و امکان قصاص یا درخواست آن هم منتفی باشد، احصای طرق منتهی به این‌گونه صدمات از سوی قانونگذار و انحصار آنها (جرح یا ضرب) شمول حکم قانون را به موارد مفروض در معرض تردید قرار می‌دهد. آیا تبرئه چنین متهمی و بی‌دفاع گذاشتن جامعه و افراد بی‌گناه آن در برابر اقدامات مخاطره‌آمیز او به بهانه ابهام قانون منطقی است؟ پاسخ مثبت به این سؤال بی‌گمان غیرقابل توجیه خواهد بود. بعضی از حقوقدانان صاحب‌نام در رعایت حال متهم و لزوم تفسیر قانون به نفع او چندان زیاده‌روی کرده‌اند که گویی قاضی وکیل متهم است و حتی الامکان باید از شمول قانون به اتهام او جلوگیری نماید. به اعتقاد استفانی ولواسور از میان دو تفسیر محدود و موسع یک متن قانونی هر کدام که به نفع متهم است همان را باید برگزید. (۷۸)

این نظر بی‌هیچ تردید، با منطق حقوقی مغایر است و منطق قانون و منافع جامعه را به نفع متهم نادیده می‌گیرد. معیار مصلحت متهم ماهیت تفسیر را دگرگون می‌سازد و آن را از وسیله به هدف و از طریق به موضوع تبدیل می‌کند. (۷۹) پیش‌فرض تفسیر قانون به نفع متهم را باید از ذهن دور ساخت. قانون را باید به نفع خود قانون و منطق و مبانی آن تفسیر کرد نه به نفع یکی از اصحاب دعوی. رعایت منطق و حقیقت بر رعایت مصلحت اصحاب دعوی برتری دارد. دادگاه باید به طرق مشروع درصدد احراز نظر قانونگذار و رفع ابهام از قانون برآید و کشف مراد مقنن و اجرای مدلول منطقی قانون را بر هر قاعده و ضابطه دیگری برتری دهد. تفسیر قانون به نفع متهم آخرین تدبیری است که دادگاه هنگام برخورد با یک متن قانونی مبهم اتخاذ می‌نماید. دیوان کشور فرانسه امروزه کنترل هوشمندانه‌ای در این زمینه اعمال می‌کند و چنین راه‌حلی را تنها در مواردی می‌پذیرد که اراده قانونگذار قابل دستیابی نباشد. شعبه کیفری دیوان مزبور در رأی ۱۲ مارس ۱۹۴۸ اعلام کرده که «قاضی کیفری نمی‌تواند متهم را از شک و تردید موجود بهره‌مند سازد و او را به این دلیل که قانون مبهم است یا نتایج حاصل از تفسیر آن غیرقابل اعتماد است تبرئه نماید بی‌آنکه به وظایف قانونی خود عمل کند و مفاد ماده ۴ قانون مدنی را به کار

قسمت ششم. تفسیر اعلامی یا تفسیر مبتنی بر هدف و غایت

در حقوق جزای ماهوی هر دستور قانونی به منظور مقابله با یک رفتار ضداجتماعی و حکومت بر یک واقعه مخاطره‌آمیز به تصویب می‌رسد. وظیفه شارح و مفسر قانون تلاش برای درک این منظور و هدایت قانون به سوی تأمین و تحقق آن است. تلاش او باید معطوف به این نکته باشد که قانونگذار با تصویب قانون مورد تفسیر در صدد رویارویی با چه شری بوده؛ کدام واقعه جزایی را می‌خواسته اداره کند و به دنبال جبران کدام نقص از نقایص نظام حقوقی بوده است.

شرح و توضیح قانون به منظور احراز نظر مقنن، از سوی حقوقدانان جزایی به نامهای گوناگون خوانده می‌شود. از جمله این نامها «تفسیر اعلامی»^۱، «تفسیر مبتنی بر هدف و غایت»^۲ و «تفسیر موسع»^۳ است. در این نوشتار عنوان اول را برای چنین شیوه‌ای به کار می‌بریم و به شرح ویژگیهای آن می‌پردازیم. این شیوه تفسیر چنانکه گذشت بیشتر بر هدف قانونگذار و منطق الفاظ و عبارات او مبتنی است تا منطوق قانون و متن مکتوب آن. مراد از منطق یا فرمول قانون، قلمروی است که فهم عرفی و منطق حقوقی با توجه به هدف قانونگذار و حکمت وضع قانون برای آن تعیین می‌کند. شیوه مورد بحث گاه با عدول از ظاهر قانون و خروج از منطوق صریح آن بر آنچه منطوقاً می‌توان گفت مورد نظر قانونگذار بوده و در منطق و فرمول قانون می‌گنجد، حکومت می‌کند و این به خاطر آن است که قانونگذار گاه کمتر و گاه بیشتر از آنچه خواسته، سخن می‌گوید. خواست قانونگذار به دلایلی گاه در ظرف قانون نمی‌گنجد. اگر ملاک تفسیر و ضابطه تعیین مرزهای حاکمیت قانون خواست و اراده قانونگذار باشد بطور منطقی باید گفت که وفاداری بیش از اندازه به ظاهر قانون و مدلول منطوقی آن همیشه معقول نیست. درست است که متن قانون منبع اصلی حقوق جزاست و ترجمان قصد قانونگذار محسوب می‌شود اما ناتوانی این ترجمان در بازگویی مقصود مقنن از سویی و تنوع و تزیید رفتارهای مخاطره‌آمیزی که مورد توجه و پیش‌بینی تنظیم‌کنندگان متن قانون نبوده‌اند، از

1. Declarative Interpretation

2. Teleologic Interpretation

3. Extensive Interpretation

سویی دیگر ایجاب می‌کند که قلمرو قانون در فراسوی الفاظ و عبارات آن جست‌وجو گردد. تفسیر اعلامی به‌دنبال فراهم ساختن زمینه‌های تحقق اهداف قانونگذار و حکمت وضع قانون است، به همین خاطر قانون را پدیده‌ای زنده، پویا و پاسخگویی آنچه منطقی در حوزه حاکمیت آن واقع است می‌شمارد. در تفسیر اعلامی منطق قانون بیشتر مورد نظر است تا توسعه و تضییق قلمرو آن. پرفسور گارو و فوستین هلی که خود طرفدار این شیوه تفسیر بوده‌اند بر این نکته تأکید کرده‌اند. از نظر گارو وظیفه قاضی در مقام تفسیر قانون تلاش برای کشف مراد مقنن است. او در این راه می‌تواند مفهوم قانون را توسعه دهد یا محدود سازد. (۸۱) به اعتقاد فوستین هلی نیز تفسیر قانون باید کاشف مراد مقنن و اعلام‌کننده نظر او باشد. (۸۲) تضییق یا توسعه قلمرو قانون و نیز سود و زیان متهم به هیچ وجه مورد نظر نیست. گستره الزامات قانونی را اراده قانونگذار و منطق قانون تعیین می‌کند نه ساختار ادبی گاه نارسای قانون یا قواعد و الزامات فراقانونی. شعار شیوه اعلامی چنین است: «نه مضیق نه موسع بلکه اعلامی.»^۱ به همین خاطر تفسیر اعلامی گاه موسع و گاه محدود و مضیق به نظر می‌آید. (۸۳) به عنوان مثال «حیف و میل عواید و منافع مال مورد امانت و همچنین تصاحب قیمت آن پس از فروش» نیز مشمول عنوان خیانت در امانت محسوب می‌شوند و در عوض اطلاق قانون منع کشت خشخاش و استعمال تریاک به موارد «استعمال به منظور تکلیف» منصرف می‌گردد و مواردی همچون «استفاده برای خودکشی» از شمول آن خارج می‌گردند (به ترتیب آرای ۵۷۸۴-۱۳۳۷، ۲۵۷۸-۱۳۱۸ و ۷۶۰۹-۱۳۳۷ دیوان کشور). علت این امر چنانکه گذشت آن است که قانونگذار همیشه به اندازه سخن نمی‌گوید. قانونی که آدم‌کشی را به اعتقاد قصاص یا به تصور مهدورالدم بودن مجنی علیه تجویز می‌کند (تبصره ۲ ماده ۲۹۵ ق.م.ا.) و مسأله ایراد ضرب و جرح را با همان اعتقاد مسکوت می‌گذارد، کمتر از خواست قانونگذار به بیان مطلب پرداخته است. در مقابل قوانینی که از الفاظ جمع نظیر «مشاغل، البسه، اشیا، اموال، عملیات، مراسلات، عرایض، اوراق و اکاذیب و اظهارات» استفاده می‌کنند بی آنکه تکرار رکن مادی جرم یا وسیله و موضوع آن مورد نظر باشد، بی هیچ تردید بیشتر

1. ni restrictive ni extensive, mais declarative

از خواست قانونگذار ادای مطلب کرده‌اند. تفسیر اعلامی در چارچوب منطق قانون به تحقیق دربارهٔ مراد مقنن و اهداف مورد نظر او می‌پردازد و در این راه از مفاهیم و ابزارهای سودمندی نظیر مفهوم موافق اولوی، مفهوم موافق مساوی، مفهوم مخالف، زمینه‌های تاریخی و کارهای مقدماتی قانون بهره می‌گیرد بی‌آنکه دغدغهٔ تضییق و توسعهٔ مفهوم قانون یا وسوسهٔ سود و زیان متهم او را از انجام چنین وظیفهٔ خطیری باز دارد. با این همه تفسیر اعلامی به ماهیت ابزارگونگی خود به شدت وفادار است و از محدودهٔ مجاز خود گامی فراتر نمی‌نهد. بدین معنی که به توضیح ارادهٔ قانونگذار و معرفی اهداف مورد نظر او اکتفا می‌کند و از نقض قواعد حقوق جزا از جمله قاعدهٔ قانونی بودن جرایم و مجازاتها به شدت پرهیز می‌کند. این شیوهٔ تفسیر نیک می‌داند که خلق الزامات و ضمانت‌اجراهای جدید جزایی کار او نیست به همین خاطر از توسل به ابزارهایی همچون قیاس و تمثیل و وجدان ملت که به گونه‌ای غیرمنطقی قلمرو قانون را گسترش می‌دهند و به نام تفسیر قوانین موجود به وضع قواعد جدید می‌پردازند به شدت رویگردان است. در این شیوهٔ تفسیر بویژه صراحت متن قانون بی‌جهت و به بهانهٔ کشف حکمت‌های آن در معرض تجزیه و تحلیل‌های مخرب و استدلال‌های زیانبار قرار نمی‌گیرد و آنچه عبارت قانون بر نمی‌تابد به آن تحمیل نمی‌شود به خاطر همین‌گونه محدودیت‌هاست که رویهٔ قضایی فرانسه، ضبط و ربودن مکالمات تلفنی افراد را سرقت ندانسته (رأی ۱۲ دسامبر ۱۹۹۰ دیوان کشور) و جعل موضوعاتی نظیر فیلم، نوارهای مغناطیسی و دیسکتهای انفورماتیک را از مصادیق جعل پیش‌بینی شده در قانون جزای ۱۸۱۰ به شمار نیاورده است. رویهٔ قضایی مجازات این‌گونه اقدامات را منوط به مداخلهٔ قانونگذار، اصلاح قانون و ارائهٔ توصیف‌های تازه دانسته است. (۸۴) در عین حال تفسیر اعلامی، قانون و قضاوت را در موقعیتی قرار می‌دهد که بتوانند نقش سازندهٔ خود را در میان دیگر پدیده‌ها و مناسبات اجتماعی بازیابند؛ خود را با منطق و مقتضیات زمان هماهنگ سازند و پاسخگوی رویدادهای جدید باشند. این شیوهٔ تفسیر به مجرمان حرفه‌ای اجازه نمی‌دهد از تحول علوم و فنون و تنوع تکنولوژی بهره‌مند گردند و با تغییر جنبه‌ها و راه‌های مجرمانهٔ خود از قلمرو قانون خارج شوند. این شیوهٔ مقابله با رفتارهای مخاطره‌آمیز گرچه گاه فشاری بیش از اندازه بر متن قانون وارد می‌سازد اما در حقیقت

برگرفته از روح و منطق قانون است (۸۵) و به هیچ وجه نباید آن را با شیوه قیاسی یکی دانست. در قیاس رفتارهای مستقل با حقیقت و ماهیت مخصوص به یکدیگر تشبیه می‌شوند اما در تفسیر اعلامی جنبه‌های گوناگون و جلوه‌های متفاوت یک رفتار واحد که حقیقت و ماهیت آن را قانونگذار معرفی کرده مورد حکم واقع می‌شوند. تفسیر اعلامی با قاعده تفسیر محدود هم منافاتی ندارد چه، چنانکه دیدیم، قاعده مزبور نیز در مفهوم امروزی خود در جست‌وجوی مراد مقنن و کشف فرمول قانون است.

این‌گونه ملاحظات نشان می‌دهد که تفسیر قانون با تکیه بر مراد مقنن منافع فردی و مصالح عمومی را در هم می‌آمیزد و بحث قربانی شدن یکی را در پای دیگری منتفی می‌سازد. نه بدون اجازه قانون و احراز مراد مقنن، کسی را بی‌جهت به «خوزه حاکمیت» قوانین جزایی می‌کشد نه منطق قانون و قضاوت، عقل سلیم را فدای منافع متهمی می‌کند که مرز قانون را شکسته و وارد حریم آن شده است.

به هر حال رویه قضایی کشور فرانسه تقریباً در سالهای پایانی قرن نوزدهم به تفسیرهای مبتنی بر اراده و هدف قانونگذار روی آورده است. آرای ۱۰ دسامبر ۱۸۸۷ و ۳ اوت ۱۹۱۲ دیوان کشور در خصوص شمول عنوان سرقت بر ربایش الکتریسته و آب در این باره بسیار معروف‌اند. رویه قضایی این کشور در تفسیر موسع مفهوم «زینودن متقلبانه»^۱ در جرم سرقت و تعمیم آن به مواردی همچون تصرف موقت مال متعلق به دیگری (آرای ۳ مارس و ۱۹ فوریه ۱۹۵۹ و رأی ۸ ژانویه ۱۹۷۹ دیوان کشور) و ربودن مالی که به منظور آزمایش و بررسی بطور موقت در اختیار کسی قرار گرفته (آرای ۱۱ ژانویه ۱۹۱۹، ۱۵ ژوئیه ۱۹۲۰، ۲۲ دسامبر ۱۹۲۶، ۱۵ ژوئن ۱۹۳۹، ۵ مارس ۱۹۴۱، ۱۷ ژانویه ۱۹۴۶، ۱۷ فوریه ۱۹۴۹ و ۲۱ فوریه ۱۹۶۴) تردیدی به خود راه نداده است. (۸۶) همین دیوان مفهوم «توسل به وسایل متقلبانه»^۲ را در جرم کلاهبرداری مورد تفسیر موسع قرار داده است. بعد از پایان جنگ دوم ضرورت‌های موجود موجب تفسیر موسع برخی از مواد «قانون عدالت نظامی»^۳ شده است. این‌گونه تفسیرهای موسع سبب

1. La soustraction frauduleuse

2. Manoeuvres frauduleuses

3. "code de justice militaire".

شده که امروزه برای تحقق جرم سرقت دیگر قصد تملک، لازم تلقی نشود. به همین خاطر نماینده‌ای که برخی از مدارک متعلق به کارفرمای خود را برداشته و با هدف شخصی و بدون اطلاع مالک و برخلاف میل او از آنها کپی برداشته مقصر شناخته شده است. (۸۷) از نظر دیوان کشور فرانسه ایجاد اختلال در مکانیسم دستگاه پارک‌متر به منظور پرداخت هزینه کمتر مشمول عنوان کلاهبرداری است (رأی ۱۰ دسامبر ۱۹۷۰) سوار شدن آگاهانه بر اتومبیل سرقت شده نیز اخفای اموال مسروقه به شمار می‌رود. (رأی ۹ ژوئیه ۱۹۷۰) همچنان‌که استفاده از شماره اتومبیل متعلق به دیگری جعل هویت محسوب می‌شود (رأی ۱۱ ژوئن ۱۹۱۱) و دستور عدم پرداخت و مسدود نمودن حساب بانکی در حکم فقدان موجودی و در نهایت ارتکاب جرم صدور چک بی محل است. (رأی ۳۱ مارس ۱۹۲۲) همین دیوان در رأی اول آوریل ۱۹۶۵ حکم قانون ۱۸۵۶ را که مربوط به عبور و مرور کشتی‌های بخاری بوده و براساس آن رفت و آمد بدون مجوز چنین کشتی‌هایی جرم و قابل مجازات تلقی می‌شده، به کشتی‌های دیزلی هم که در زمان تصویب قانون مذکور موجود نبوده‌اند تعمیم داده است. از نظر دیوان منظور قانونگذار منع تردد بدون مجوز کشتی‌های مکانیکی و استثنای قایق‌های پایی و پارویی و بادبانی بوده است. نوع نیروی محرکه مکانیک به هیچ وجه مورد نظر نبوده است. (۸۸)

قاعده تفسیر قانون بر مدار مراد مقنن در حقوق انگلیس نیز مطرح است. این قاعده که تحت عنوان «مقابله با شر»^۱ و گه‌گاه نیز تحت عنوان «قاعده دعوای هایدن»^۲ مورد مطالعه قرار می‌گیرد، به دادگاه اجازه می‌دهد که با مراجعه به وضع پیش از تصویب قانون و بررسی خلل و نواقصی که قانون مزبور به منظور تدارک و چاره‌جویی آنها به تصویب رسیده، درصدد کشف مراد مقنن و احراز حکمت وضع قانون برآید و از این راه ابهامات موجود را بزداید و قلمرو قانون را ترسیم کند. در بخشی از رأی مربوط به دعوای هایدن (۱۵۸۴) گفته شده که چند چیز باید به دقت بررسی شود. از جمله اینکه پیش از تصویب قانون، اقتضای کامن‌لا چه بوده است. نقص یا خلأئی که پیش از تصویب قانون وجود داشته کدام است و پارلمان درصدد پاسخگویی به چه مسائلی بوده و با چه شری قصد

مقابله داشته است. (۸۹) قاعده دعوی هایدن در مواردی به کار گرفته شده است. بازداشت بدون «برگه جلب»^۱ دوچرخه سواران مست به قیاس کالسکه سوارانی که در حال مستی در طرق و شوارع عمومی کالسکه سواری می کنند (بخش ۱۲ قانون ۱۸۷۲)، قانونی تلقی شده است. با این استدلال که هدف قانونگذار و فلسفه وضع قانون، پیشگیری از مخاطرات ناشی از تصدی وسایل نقلیه در حال مستی بوده و از این حیث میان کالسکه و دوچرخه تفاوتی نیست.^۲ همچنین عمل زانی که با زدن بر پنجره منزل خود از داخل توجه مردان رهگذر را به خود جلب کرده و آنان را به خود خوانده اند، با استناد به هدف قانونگذار و فلسفه وضع قانون در حکم «دعوت به فاحشه گری در معابر عمومی» تلقی شده است. (۹۰) در همین کشور به موجب قانون، نگهداری برخی از مواد شیمیایی در «منزل و متعلقات آن»^۳ مشروط به رعایت شرایط حفاظتی خاصی است و عدم رعایت شرایط مزبور قابل تعقیب است. در سال ۱۹۵۰ در دعوی سوناک^۴ علیه G، متهم مقداری از مواد مزبور را بدون رعایت شرایط حفاظتی اما در محلی خارج از منزل و متعلقات آن نگهداری کرده بود. به اعتقاد او از آنجا که محل نگهداری مواد مشمول عنوان مندرج در قانون نبوده لذا رعایت شرایط نیز برای او الزامی نبوده است. اما دادگاه با این استدلال که هدف قانونگذار و فلسفه وضع قانون حفظ سلامت افراد و پاسداری از محیط زیست بوده دفاع او را غیر قابل قبول دانسته است. (۹۱)

و اما مراد مقنن که تفسیر اعلامی در جست و جوی آن است، از سه حال بیرون نیست: قطعی، مفروض و محتمل. اراده قطعی آن است که بروشنی و بی هیچ تردید در متن قانون بازتاب یافته است. نقض چنین اراده ای از هیچ شارح یا مفسری پذیرفته نیست. اراده مفروض آن است که از منطوق متن قانون بر نمی آید اما منطبق قانون، روح و فرمول آن بروشنی آن را به قانونگذار نسبت می دهد و بی هیچ تردید چنین فرض می کند که اگر قانونگذار با آنچه قاضی با آن روبه روست مواجه می شد، متن قانون را متناسب با تفسیر قاضی تنظیم می نمود. اراده مفروض بیشتر برای تأیید شمول متن قانون بر موارد و

1. Warrant

2. in pari materia

3. Premises

4. Sevenoak v. R. D. C.

مصادیقی که گذشت زمان و ترقی تکنولوژی در برابر منطق قانون می‌گذارد مطرح می‌شود. در درستی استناد به چنین اراده‌ای نیز نباید تردید کرد. استناد به اراده مفروض پویایی، و سرزندگی قانون را تضمین می‌کند و آن را به صورت ابزاری کارآمد برای پاسخگویی به وقایع جدید و حمایت از حقوق و مصالح و منافع جمعی در می‌آورد. با استناد به چنین اراده‌ای می‌توان رفتارهایی نظیر سرقت‌های کامپیوتری و قتل از راه امتناع و ترک فعل را مشمول مقررات جزایی دانست، هرچند چنین رفتارهایی در ظاهر عبارات قانون جای نگیرند. با پذیرش چنین اراده‌ای دیگر لازم نخواهد بود که با آرای مراجع قضایی برخی از کشورها هم داستان شویم و قانون را پدیده‌ای مستقل و منفصل از خواست قانونگذار بدانیم و شخصیت و حیثیت مستقل برای آن قائل شویم یا اراده قانونگذار را اراده قانون بنامیم. (آرای ۱۰/۱۲/۱۹۵۷ و ۲۹/۱۱/۱۹۵۸ دیوان کشور ایتالیا) اما اراده محتمل یعنی آنچه احتمالاً قانونگذار در صورت رویارویی با وقایع جدید اراده می‌کرد قابل استناد نیست. تنها به این دلیل ساده که در حقوق جزا با تکیه بر دلایل متزلزل و مبتنی بر احتمال نمی‌توان قانون را علیه جان، مال، حیثیت، امنیت و آزادی افراد تفسیر کرد. آنچه به یقین داخل در قلمرو حقوق جزا نیست به یقین خارج از قلمرو آن محسوب است.

بدیهی است که این قاعده یا شیوه تفسیر قانون به مذاق اندیشمندان همچون بکاربا خوش نمی‌آید چرا که از دیدگاه آنان هیچ چیز خطرناک‌تر از آن نیست که روح و منطق قانون به مشورت خوانده شود. این قاعده راه را بر سیل آرای گوناگون می‌گشاید و سبب می‌شود که سرنوشت شهروندان در برابر دادگاه‌های مختلف متفاوت باشد. در این صورت زندگی سیه‌روزان بازیچه استدلال‌ات نادرست دادرسی خواهد شد که یک سلسله مفاهیم مبهم را در ذهن خود در هم آمیخته و بر آنها نام تفسیر نهاده است. (۹۳)

ویژگی‌هایی که برای قاعده مورد بحث برشمردیم خود به خود پاسخگوی چنین انتقاداتی هستند. تفسیر اعلامی یک روش ضابطه‌مند است و به قواعد حقوق جزا و ضرورت حفظ حقوق شهروندان وفادار است. این شیوه تفسیر چنانکه گذشت، همیشه به توسعه قلمرو قانون منتهی نمی‌شود بلکه گاه گستره حاکمیت قانون را به نفع شهروندان محدود می‌سازد. اگرچه در شمول قانون بر آنچه به حکم منطق و بنا به داوری

عقل نوعی، در قلمرو آن قرار می‌گیرد تردیدی به خود راه نمی‌دهد. البته شهروندان هم باید از نزدیک شدن به حریم قانون خودداری کنند و به اصطلاح بر «لایه‌های نازک یخ»^۱ راه نروند. خصوصاً باید توجه داشت که پشت کردن به این شیوه تفسیر و به کار بستن توصیه‌های بکارها و همفکران او قانون و روش تفسیر آن را در معرض انتقادهای بی‌پاسخی که پیش از این برای تفسیر محدود مورد نظر آنان برشمردیم قرار خواهد داد. از توجه به این نکته مهم نیز نباید غافل بود که موضع این دسته از اندیشمندان در برابر تفسیر قانون از سوءظن شدید آنان به دستگاه قضایی عصر خود ناشی می‌شده و واکنشی در برابر لجام‌گسیختگی‌های قضات آن زمان به شمار می‌آید. این‌گونه مواضع و واکنشها را امروزه باید افراطی و غیرواقع‌بینانه به شمار آورد.

قسمت هفتم. نتیجه‌گیری

با وجود قاعده قدیمی «تفسیر ناپذیری قوانین جزایی» و به‌رغم خشنودی و سرمستی قانونگذاران از صراحت جامعیت، عظمت و هیبت آنچه از تنظیم و تصویب‌شان گذشته، نیاز قانون به شرح و تفسیر حقیقتی است همچنان انکارناپذیر. قانونی که از هر جهت روشن و کامل باشد و قانونگذاری که همه چیز را ببیند و پیش‌بینی کند، جایشان در عالم واقعیت خالی است و همیشه نیز خالی خواهد بود. حقیقت قانون را در تفسیرهای آن باید جست‌وجو کرد. متون تفسیر نشده قانونی جز به پاره‌ای پیکرهای بی‌روح به هیچ چیز دیگر قابل تشبیه نیستند. راست است که رویه قضایی از منابع حقوق جزا نیست، اما حقیقت آن است که قوانین جزایی را نمی‌توان مستقل از تفسیرهای قضایی آن در نظر گرفت. «قانون آن متن معتبری است که مراجع قضایی آن را تفسیر کرده باشند» (رأی ۲۴ آوریل ۱۹۹۰ دادگاه اروپایی حقوق بشر در دعوی کروزلین^۲ علیه دولت فرانسه). (۹۴) یک واقعیت دیگر در این باره آن است که رویه قضایی در عمل دقیق‌ترین محدودیتها و روشن‌ترین مرزها را نادیده می‌گیرد. حتی گاه به آنچه خود نظراً پذیرفته و بر درستی آن تأکید کرده وفادار نیست. اعمال ابزارهایی نظیر قیاس و اتخاذ روشهایی همچون تفسیر

محدود را نظراً در زمینه‌هایی تخطئه و در زمینه‌هایی دیگر تجویز می‌کند اما عملاً همان ابزارها و روشها را گاه در زمینه‌های ممنوع مجاز می‌شمارد و گاه کاربرد آنها را در زمینه‌های مجاز ممنوع می‌داند. برخی تفسیرهای قضایی به گونه‌ای است که به سختی می‌توان گفت میان تفسیر به معنای واقعی، توسعه مفهوم قانون و حتی قیاس تمایزی قائل شده‌اند (۹۵) حتی تفسیر تحت‌اللفظ که امروزه بی‌طرفدارترین شیوه‌های تفسیر است، گاه در تصمیمات رویه قضایی قابل مشاهده است.

دلیل این نوسانها و انعطافها را در خود تفسیرهای قضایی نمی‌توان جست‌وجو کرد. شعبه کیفری دیوان کشور فرانسه که آرای آن علمی‌ترین و معتبرترین تفسیرهای قوانین جزایی به شمار می‌روند، در این باره استدلال یا توجیه روشنی به دست نمی‌دهد. (۹۶) بر خلاف آن دسته از حقوقدانان عرب که رویه قضایی را در زمینه تفسیر قوانین و مقررات جزایی به «تناقص‌گویی در عمل» و «جدایی میان قول و فعل» متهم می‌کنند (۹۷) باید گفت که فقدان یک نظام ثابت و غیرقابل انعطاف در این باره چندان هم تعجب‌انگیز نیست. تفسیر قانون بیشتر به یک هنر ظریف شبیه است تا به یک دانش ثابت ضابطه‌مند. این هنر ظریف در برابر واقعیت‌های متزاید و برای حفظ تعادل میان منفعتهای متعارض ناگزیر باید از خود نرمش و انعطاف نشان دهد. رویه قضایی با انتخاب روشها و ابزارهای تفسیر در واقع در جهت تقویت کارکردهای قوانین جزایی می‌کوشد و بویژه به برقراری توازن بسیار ظریفی که حقوق جزا می‌خواهد میان حقوق فردی و امنیت عمومی ایجاد نماید کمک می‌کند. چنین است که تفسیرهای آن، گاه محدود و گاه موسع است؛ زمانی به مدلول متعارف الفاظ قانون اکتفا می‌کند و زمانی گام در فراسوی الفاظ و عبارات قانون می‌نهد و از مرز ممنوعیتهایی چون قیاس و تفسیر موسع هم می‌گذرد. به‌رغم پیش‌بینی‌های منتسکیو نزدیک شدن جوامع به اصول جمهوریت و دموکراسی عملاً ثبات و استقرار روشهای تفسیر قانون را به دنبال نداشته است. رویه قضایی نه به گفته‌های پیشین خود پایبند است نه به توصیه‌های دکترین واقعی می‌نهد و نه حتی الزامات قانونی را چندان جدی تلقی می‌کند. (۹۸)

اجمال کلام آنکه برخلاف آنچه منتسکیو، بکاریا، پرتالیس و همفکران آنان گفته‌اند، قانون جزایی بدون استمداد از تفسیرهای قضایی قادر به انجام رسالت خود نیست. از

سوی دیگر تفسیر قانون جزایی بر خلاف قول مشهور، محدود هم نیست. قول مشهور که از سوی دکتربین حقوقی مورد حمایت واقع شده و اکنون به صورت یک قاعده الزام آور قانونی هم درآمده تنها در شرایطی قابل توجه است که بر منع مراجعه به منابع غیرقانونی، منع توسل به قیاس و استدلالهای استحسانی و پرهیز قاضی از نشستن در جای قانونگذار حمل شود، وگرنه دادرسان جزایی همچون دیگر همکاران خود در دیگر بخشهای نظام قضایی خواه ناخواه در جست و جوی منطق قانونند و با تفسیر تلؤولوژیک یا هدفگرای قانون، حوزه حاکمیت خود را در چارچوب چنین منطقی باز می جویند. در چنین شرایطی به هیچ وجه نمی توان به طرح قاعده و ضابطه و تدوین نظام تفسیر و تحمیل آن اکتفا کرد. درستترین و واقع بینانه ترین راه حل آن است که رویه قضایی، بیشتر خود را با طبیعت و رسالت حقوق جزا و اهداف و کارکردهای قوانین کیفی آشنا سازد؛ هنر ظریف تفسیر را در راه تجلی این طبیعت و تحقق این اهداف به کار گیرد؛ حقوق فردی و امنیت عمومی را در هم آمیزد و در عین حال از قواعد، روشها، پیش فرضها و ابزارهای سودمندی که در اختیار دارد به تناسب موارد و موقعیتها بهره برد.

تا آنجا که به عملکرد رویه قضایی مربوط می شود، اعتراف به حقیقتها و واقعیتهای موجود به معنی توجه تخلف قانونگذار از وظیفه صراحت و جامعیت قانون نیست. وظیفه ای که برگرفته از اصول و مبانی حقوق جزای مترقی و مبتنی بر مبانی دموکراسی است. امروزه قانون مطلوب و مترقی، قانونی است که متضمن «حد اعلای دقت در تعریف و توصیف»^۱ رفتارها و «هشدار بی شائبه و منصفانه»^۲ به شهروندان بوده و در آن نشانی از «نوشته های مجمل و نکته های سر بسته»^۳ نباشد. بنابراین در مقام توصیه و پیشنهاد به قانونگذاران باید گفت که در تنظیم متن قانون و معرفی مصادیق آن رعایت نهایت صراحت و سادگی ضروری است. متن قانون را به تناسب سطح متوسط افراد و برای کسانی که ذهنشان به عبارات ساده و روشن خو گرفته و با نکته پردازی و

1. Maximum Certainty

2. Fair Warning

3. Void For Vagueness

سربسته‌گویی نا آشنا هستند باید تنظیم نمود. در تعیین حدود حقوق، امنیت و آزادی فردی تا آنجا که ممکن است باید دقت و جدیت به خرج داد؛ در حدی که با کمترین اندیشه و استدلال بتوان مرز میان بایدها و نبایدها را شناسایی نمود. کلی‌گویی‌های قانونگذاران منصفانه نیست. نظیر آنچه در ماده ۱۴ قانون مدنی ایتالیا، ماده ۵ پیش‌نویس قانون مجازات فرانسه در ۱۹۸۷ و ماده ۴-۱۱۱ قانون ۱۹۹۲ همان کشور درباره محدودیت تفسیر قوانین جزایی و ممنوعیت توسل به قیاس در اجرای آنها آمده، روشها و محدودیتهای تفسیر قانون را هم در خود قانون باید پیش‌بینی نمود. اکتفا به دلالت‌های التزامی و اشارتهای تلویحی و امید به ملاحظت و مساعدت رویه قضایی کافی نیست. پیش‌بینی وظیفه رعایت سلسله مراتب قوانین و به بیان بهتر شناسایی صلاحیت دادرسان در ترجیح اصول قانون اساسی بر مفاد قوانین عادی هم ضروری است.

یادداشتها

۱. علی‌اکبر دهخدا، لغت‌نامه، محمد معین، فرهنگ معین، واژه تفسیر، مجدالدین الفیروزآبادی، القاموس المحيط، جمال‌الدین بن منظور، لسان‌العرب، ماده فسر.
 ۲. جلال‌الدین السبوطی، الأتقان فی علوم القرآن (بیروت: دارابن کثیر، ۱۹۸۷)، ج ۱، ص ۹۲؛ محمدحسین الذهبی، التفسیر و المفسرون (بیروت: داراحیاء التراث العربی، ۱۹۷۶)، ج ۱، ص ۱۹؛ جلال‌الدین المحلی، شرح جمع الجوامع تاج‌الدین السبکی (بیروت: دارالفکر، بی‌تا)، ج ۲، ص ۷۶.
 ۳. هانری لوی برول، جامعه‌شناسی حقوقی، ترجمه ابوالفضل قاضی (تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۰)، ص ۷۴.
 ۴. همان، ص ۷۵.
 ۵. هدایت‌الله فلسفی، «تفسیر و اجرای مقررات حقوق بین‌الملل»، مجله تحقیقات حقوقی دانشگاه شهید بهشتی، ش ۱۱، ۱۳۷۱، ص ۱۵۰.
 ۶. همان، ص ۱۴۲.
 ۷. سید حسن امامی، حقوق مدنی (تهران: کتابفروشی اسلامیه)، ج ۴، ص ۱۴۲.
 ۸. محمدجعفر لنگرودی، دانشنامه حقوقی (تهران: انتشارات امیرکبیر ۱۳۷۲)، ج ۴، ص ۱۱۵.
 ۹. سید حسن امامی، پیشین، ص ۱۴۹.
10. F. Desportes; F. Le Gunehec, *Le nouveau droit pénal* (Paris, 1996),
Tome 1, p.148.

۱۱. شارل لویی منتسکیو، روح القوانين، ترجمه و نگارش علی اکبر مهدی، ج ۸ (تهران: انتشارات امیرکبیر ۱۳۶۸)، ص ۱۸۹.
۱۲. سزار بکاریا، جرایم و مجازاتها، ترجمه محمدعلی اردبیلی، ج ۱ (تهران: دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۶۸)، ص ۴۴.
۱۳. همان.
14. W. Jeandidier, *Droit Pénal Général* (Paris, 1988), p.109.
15. *Ibid.*
۱۶. مصطفی العوجی، النظرية العامة للجريمة (بیروت: مؤسسة نوفل، ۱۹۸۸)، ص ۳۰۳.
17. Andrew Ashworth, *The principles of criminal law*, 1 st. ed. (Oxford: 1992), pp.67-70.
18. R. J. Walker, *The English legal system*, 6th ed. (London, 1985), p.113.
19. Andrew Ashworth, *Op.Cit.*, p.70.
20. H. R. Bailey, R. J. Gunne, *On the Modern English Legal System*, 3 rd. ed. (London: 1996), p.398.
۲۱. امپراطور ژوستینین قوانین خود را در منتهای کمال و جامعیت می پنداشته و شرح و تفسیر آن را از سوی دکترین و رویه قضایی ممنوع می دانسته است. بی آنکه حقوقدانان و دادرسان پندار او را درست بشمارند و ممنوعیت او را مراعات کنند. نگاه کنید به امیل بجانی، القانون الروماني (بیروت: معهد بیروت للحقوق، ۱۹۸۴)، ص ۲۸۰.
22. F. Desportes; F. Le Gunehec, *Op.Cit.*, p.148.
23. W. Jeandidier, *Op.Cit.*, p.109.
24. H. R. Bailey, M. J. Gunne, *Op.Cit.*, p.399.
25. F. Desportes; F. Le Gunehec, *Op.Cit.*, p.149; André Decocq, *Op.Cit.*, p.69; P. Bouzal, J. Pinatel *Op.Cit.*, p.154.
26. André Decocq, *Droit pénal général* (Paris, 1971), p.70.
27. André Decocq, *Op.Cit.*, p.69; P. Bouzat, J. Pinatel, *Traité de droit Pénal et Criminologie* (Paris, 1970), p.154.
28. F. Desportes, F. Le Gunehec, *Op.Cit.*, p.149.
۲۹. P. Bouzat, J. Pinatel, *Op.Cit.*, p. 154. منظور مواردی است که رویه قضایی از تفسیر موسع قوانین مساعد خودداری کرده است. مواردی نظیر رأی ۲۳ ژوئیه ۱۹۶۷ دادگاه عالی جنایی پاریس و رأی ۲۵ مارس ۱۹۸۰ دیوان کشور درباره قوانین مربوط به عفو عمومی.

30. F. Desportes; F. Le Gunehec, *Op.Cit.*, p.149.

۳۱. عبدالحسین علی‌آبادی، حقوق جنایی (تهران: انتشارات فردوسی، ۱۳۶۷). ج ۱، ص ۴۸.

32. F. Desportes; F. Le Gunehec, *Op.Cit.*, p.149.

۳۳. بی‌توجهی به تحول تاریخی مفهوم تفسیر محدود حقوق‌دانان عرب را به اشتباه انداخته است. بعضی طرفداران امروزی این قاعده را به «تناقض‌گویی در عمل» متهم کرده‌اند و بعضی دیگر چنین اظهارنظر کرده‌اند که موضع دکترین و رویه قضایی در برابر تفسیر محدود از دیدگاه آن دو نسبت به اصل قانونی بودن جرایم و مجازاتها فاصله گرفته است و با وجود اصرار بر حفظ اصل قانونی بودن بر ضرورت رعایت تفسیر محدود چندان پافشاری نمی‌کنند. نگاه کنید به: فرید الزغبی، الموسوعة الجزائیة (بیروت: دارالصادر، ۱۹۹۵)، ج ۲، ص ۵۵- محمدفاضل، المبادئ العامة فی التشريع الجزایی (دمشق: دارالداوودی ۱۹۷۶)، ص ۱۰۰.

۳۴. سمیر عالیة، موسوعة الاجتهادات الجزائیة (بیروت: المؤسسة الجامعیة، ۱۹۹۳)، ص ۹۷۳.

۳۵. ابوالفتح وزیری، حقوق جزای اختصاصی، جزوه پلی‌کپی، ص ۳۴.

۳۶. فرج‌الله قربانی، مجموعه آراء وحدت رویه (جزائیی) (تهران: انتشارات فردوسی، ۱۳۷۱)، ص ۳۴.

۳۷. مصطفی العوجی، پیشین، ص ۳۰۳.

38. W. Jeandidier, *Op.Cit.*, p.113.

۳۹. منظور از قیاس به‌عنوان یکی از ابزارهای تفسیر قانون و استنباط احکام استدلال از جزء به جزء است یعنی آنچه اهل منطق تمثیل (Analogy) می‌نامند. نه استدلال از کل به جزء که در منطق قیاس یا برهان لم (Deduction = Syllogism) نامیده می‌شود و نه استدلال از جزء به کل که استقراء یا برهان این (Induction) خوانده می‌شود. به بیان کوتاه‌تر قیاس اصولی و فقهی (a pari ration) مورد نظر است نه قیاس منطقی هر چند به اعتقاد بعضی از منطقدانان قیاس منطقی خود متضمن استقراء و تمثیل است. (نگاه کنید به: محمد خوانساری، منطق صوری، ج ۷ (تهران: انتشارات آگاه، ۱۳۶۳)، ج ۲، ص ۱۳۶: ماری بریجانیان، فرهنگ اصطلاحات فلسفه و علوم اجتماعی (تهران: وزارت فرهنگ و آموزش عالی، ۱۳۷۱).

40. F. Desportes; F. Gunehec, *Op.Cit.*, p.149.

41. W. Jeandidier, *Op.Cit.*, p.110.

۴۲. فرید الزغبی، پیشین، ج ۲، ص ۶۵.

43. F. Desportes; F. Gunehec, *Op.Cit.*, p.149.

۴۴. مرتضی محسنی، دوره حقوق جزای عمومی (تهران: گنج دانش، ۱۳۷۵)، ج ۱، ص ۳۳۵.

45. P. Bouzat; J. Pinatel, *Op.Cit.*, p.155.

46. P. Bouzat; J. Pinatel, *Op.Cit.*, p.155; W. Jeandidier, *Op.Cit.*, p.112.

47. W. Jeandidier, *Op.Cit.*, p.110.

۴۸. مصطفی العروجی، پیشین، ص ۲۹۷؛ سمیر عالیہ، قانون العقوبات القسم العام (بیروت: المؤسسة الجامعیة، ۱۹۹۲)، ص ۸۰.

49. W. Jeandidie, *Op.Cit.*, p.110.

50. F. Desportes; F. Gunehec, *Op.Cit.*, p.150.

۵۱. عبدالوہاب حومد، شرح القانون الجزائی الكويتی، القسم العام (جامعة الكويت، ۱۹۷۲)، ص ص ۸۱-۸۳.

۵۲. همان.

۵۳. همان.

۵۴. رؤوف عبید، مبادئ القسم العام من التشريع العقابي (قاہرہ: دارالفکر العربی، ۱۹۷۹)، ص ص ۱۱۷ - ۱۱۸.

55. P. Bouzat; J. Pinatel, *Op.Cit.*, p.155.

56. G. Lorey; Certoma, *The Italian Legal System* (London, 1985), p.268.

57. W. Jeandidier, *Op.Cit.*, p.113.

۵۸. عبدالوہاب حومد، پیشین، ص ۸۲.

۵۹. روزنامہ رسمی. ۸۲۲۳ - ۱۳۵۲/۱/۲۹.

۶۰. مرتضی محسنی، مرتضی کلانتریان، مجموعہ نظرهای مشورتی اداره حقوقی وزارت دادگستری در زمینہ مسائل کیفری (تہران: وزارت دادگستری، بی تا)، ص ۵۵۲.

۶۱. فرج الله قربانی، پیشین، ص ۴۸۸.

۶۲. محمود مصطفی، شرح قانون العقوبات القسم العام (قاہرہ: دارالکتب العربی، ۱۹۶۱)، ص ۶۰.

۶۳. رؤوف عبید، پیشین، ص ۱۲۰.

- W. Jeandidier, *Op.Cit.*, p.118; F. Desportes; F. Gunehec, *Op.Cit.*, p.152.

۶۴. سمیر عالیہ، قانون العقوبات، ص ۸۱.

65. W. Jeandidier, *Op.Cit.*, p.118.

۶۶. مرتضی محسنی، مرتضی کلانتریان، پیشین، ص ص ۳۷۶ و ۴۶۷.

۶۷. فریدالزغبی، پیشین، ص ۵۵ بہ بعد.

۶۸. احمد متین، مجموعہ رویہ قضایی، ج ۱ (تہران: ۱۳۳۰)، ص ۲۱۰.

۶۹. مرتضی محسنی؛ مرتضی کلانتریان، پیشین، ص ۱۴۴.

۷۰. عبدالوہاب حومد، پیشین، ص ۷۸.

۷۱. همان.

۷۲. مصطفی العوجی، پیشین، ص ۳۰۷.

73. Andrew Ashworth, *Op.Cit.*, p.68.

۷۴. سمیرعالیه، موسوعة الاجتهادات الجزائية، ش ۹۷۴.

75. André Decocq, *Op.Cit.*, p.60.

۷۶. به عنوان مثال دیوان کشور فرانسه دختر جوانی را که پس از ورود به یک فروشگاه بزرگ مقداری از اجناس لوکس آن را در کیف خود گذاشته و پیش از عبور از صندوق دستگیر شده با استناد به این که هنوز فرصت اندیشه و انصراف داشته و با اعمال قاعده "In dubio pro reo" او را تبرئه کرده است. چنانکه پیداست این یک مسأله موضوعی است و به تفسیر قانون مربوط نمی‌شود. نگاه کنید به عبدالوهاب حومد، پیشین، ص ۱۵۱.

۷۷. سمیرعالیه، قانون العقوبات، ص ۸۱.

۷۸. عبدالوهاب حومد، پیشین، ص ۸۰.

۷۹. این گفته ژوستینین که «هزار مجرم را رها سازم خوش تر دارم از آن که بی‌گناهی را به کیفر برسانم» برخلاف تصور برخی از معاصران بیشتر به دلایل اتهام و جنبه‌های اثباتی جرم مربوط می‌شود تا مسأله تفسیر قانون. نگاه کنید به فرید الزغبی، پیشین، ص ۵۵.

80. W. Jeandidier, *Op.Cit.*, p.111.

۸۱. عبدالوهاب، حومد، پیشین، ص ۸۰، مرتضی محسنی، پیشین، ج ۱، ص ۳۳۹، رنه گارو، مطالعات نظری و عملی در حقوق جزا، ترجمه و اقتباس ضیاءالدین نقابت (تهران: بی‌تا)، ج ۱، ش ۱۴۶.

۸۲. همان.

۸۳. G. Lorey, *Op.Cit.*, p.84 جندی عبدالملک، الموسوعة الجنائية (بیروت: دار احیاء التراث

العربی)، ج ۵، ص ۵۶۵؛ رؤوف عبید، پیشین، ص ۱۱۴؛ محمد فاضل، پیشین، ص ۱۰۰.

84. F. Desportes; F. Gunehec, *Op.Cit.*, pp.154-155.

85. *Ibid.*

86. André Decocq, *Op.Cit.*, p.68.

87. W. Jeandidier, *Op.Cit.*, p.113.

۸۸. مصطفی العوجی، پیشین، ص ۳۰۵.

89. Terence Ingman, *The English Legal Process* (London: Blackston press 1989), p.194; R. J. Walker, *Op.Cit.*, p.111.

90. *Ibid.*

91. W. J. Brown, *GCSE law*, 4th ed. (London: Sweet and Maxwell, 1989),

p.30.

۹۲. سمیر عالیة، قانون العقوبات، ص ۷۱.

۹۳. سزار بکاریا، پیشین، ص ۴۴.

94. F. Desportes; F. Gunehec, *Op.Cit.*, p.159.

95. André Decocq, *Op.Cit.*, p.68.

96. F. Desportes, F. Gunehec. *Op.Cit.*, p.158.

۹۷. فرید الزغبی، پیشین، ج ۲، ص ۵۵.

۹۸. قضات فرانسوی بر این باورند که حتی بند ۴ ماده ۱۱۱ قانون مجازات جدید آنان را از تفسیر

تلؤلوزیک قانون باز نمی‌دارد. نگاه کنید به:

F. Desportes; F. Gunehec, *Op.Cit.*, p.149.